

اسرار نهان کارگران بیکار در ایران



مصطفی اسدیپور

- ۳ اگر در شهر علاف گیرند
- ۵ در دفاع از رمالی و رمالها
- ۷ در انتظار آهوان ...
- ۹ کارگران افغانستانی را به دریا بریزید!
- ۱۲ کارگران در ایران، انقلاب نکنید، متشکل شوید!
- ۱۴ مژده، راه نجات فوری از بیکاری!
- ۱۶ ماه عسل با بیمه بیکاری
- ۱۸ پوست اندازی مذهبی در ایران
- ۲۱ آینده پا در هوای بیکاران
- ۲۳ صیغه کار بجای قرارداد کار
- ۲۵ اندر وصف بورژوازی ما
- ۲۷ دعای بیمه بیکاری
- ۲۹ عمامه ها در کسادی
- ۳۲ مجلس در فنس
- ۳۳ اچاق روشن الاغها در ایران
- ۳۵ امام زاده بیکار، بیکاران امامزاده
- ۳۷ بیمه بیکاری از نوع جدید: زندانی مهریه
- ۳۹ کارگران بیکار را بفرستید زیارت، با پای پیاده
- ۴۰ اسرار نهان کارگران بیکار در ایران

اگر در شهر علاف گیرند ...

لعنت بر این وزارت کار و جهادی که علیه علاف ها صادر نموده است. آب از سر کارگر بیکار گذشته، بد دهنی نسبت به کارگر بیکار تازگی ندارد. مگر از برکات وزارت کار چیزی جز سردواندن و انکار و دشمنی نصیب کارگر بیکار شده است؟ در این هیری ویری دلمان برای نمایندگان محترم مجلس میسوزد. اگر در شهر ما علاف زدایی در دستور قرار گیرد از هر سر که حساب کنید مشخصات این پدر آمرزیده های مجلسی بیشتر از هر کس و ناکس دیگری با افراد علاف مظنون به سرکیسه کردن منافع عمومی جامعه انطباق دارد. آنهم بیخود و بیجهت و بر اثر یک سوء تفاهم که وزارت کار به آن دامن زده است. تحقیقات نشان داده که توطئه ای در کار است و وزیر کار و دولت در فرموله کردن "علاف" هدفشان خراب کردن نمایندگان مجلس در تصفیه حسابهای بین خودشان است. اصلا مگر خود آقای وزیر کار مشغول کدام کار مفید است بجز اینکه از این مصاحبه تا آن مصاحبه آمار کارگران زیر خط فقر را به میلیون اعلام کند؟ آقای وزیر اگر خیلی راست میگویند و دلشان برای بیت المال میسوزد چرا پای امام جمعه را بمیان نمیکشند؟

از قدیم گفته شده که مجلس خانه مردم است و درست بخاطر همین فرمایش همه رسانه ها زل زده و نمایندگان را زیر نظر دارند. پس چرا کسی یقه رئیس جمهور را نمیگیرد؟ لابد به این دلیل ساده که آقای رئیس جمهور همانکاری را میکنند که دقیقا از ایشان انتظار میرود: دروغ و حرفهای صد من یک غاز!

این مملکت را چه به دموکراسی و مجلس؟ خلاق هر چه لایق! این کشور برای سیستم این نوع رئیس جمهوری درست شده است. خاکش برای رشد آدم حسابی مناسب این پست جان میدهد. رئیس جمهورهایی که نصف سال را از این شهر بوق بوق ماشین سواری میکنند و نصف بعدی سال را با هنرپیشه های نیم حجابی عکس یادگاری میگیرند. اصلا از زمان هخامنش هم مردم ایران دنبال جمهوری بودند، برای اینکه دیگر در دسر انقلاب از گردنشان باز میشد. هر لندهوری شاه میشد مردم میبایست روز تولد شجره ایشان را از بر کنند. ظاهرا خود شاهان هم نسل پس از نسل دنبال فرصت بودند که رئیس جمهور بشوند. رای مردم که هیچ وقت مشکلی نبوده. زمانی که میشود هر چی منقول و نامنقول را از پس یقه ملت درآورد، رای که دیگر کاری ندارد. خاصیت رئیس جمهوری این است که مسئولیت در کار نیست. هفت هشت سالی ملت را سر کار میگذارند و یک عمر نانش را میخورند.

اصل مطلب اینست که بار مملکت روی دوش مجلس است که اراده مردم را به اجرا درآورد. فکرش را بکنید همین پست ریاست جمهوری است که کاسه کوزه را بهم میریزد و گرنه با تکیه بر مجلس میبایست مملکت را "جمهوری دموکراتیک اسلامی" مینامیدند. اما افسوس از یک سر سوزن نمک شناسی!

مبنای سوء تفاهم و مشکل اساسی این مملکت زیر سر شورای نگهبان است. روی نوک کوه قاف نشسته اند و با نچ و نچ هر چه که نمایندگان دلسوز ریسیده اند را پنبه میکنند. با فس و فس شورای نگهبان چاره ای برای مجلس نمیاند جز اینکه معطل بماند و دعا کند تا تاییدیه آقایون برسد. قانون بیمه بیکاری، قانون کار و قانون بیمه های درمانی نمونه بارز آن هستند. شورای نگهبان است که موی دماغ این مملکت است. اگر کارها دست مجلس بود در این سی و پنج سال اجاق کارگر گرم میشد.

برای حفظ آبروی سیاسی نظام هم که شده باید جای شورای نگهبان و مجلس را عوض کرد. بهتر نیست اول شورای نگهبان تعیین کند چه چیزی را تصویب خواهد کرد و بعد مجلس به بررسی آن مشغول گردد؟ این از اتلاف وقت نمایندگان جلوگیری میکند، برای حفظ سلامتی شان از جمله در جلوگیری از درد گردن ناشی از چرت های طولانی در حالت نشسته و بعلاوه رشد ناموزون بینی بر اثر ورود مکرر انگشت سبابه، ضروری است. راستی چه انتظاری دارید نمایندگان مجلس هم بلاخره انسان هستند. قانون بیمه بیکاری را آنقدر پس فرستادند، آنقدر مجلس اجبارا زیر ابرویش را برداشت، و بر اثر انگولک های مکرر سرنوشت بهتری نمیتوانست داشته باشد.

حالا این مسائل به وزیر کار چه مربوط است؟ اگر وزیر کار خیلی به علاف و علافی حساس تشریف دارند، بجای عملیات ایدایی بر علیه نمایندگان و آبروی نظام یک کلاس آموزش حرفه ای در مجلس دایر کنند و با در اختیار قرار دادن تعداد کافی قیچی در اختیار نمایندگان کمک نمایند تا آنها با اصلاح سر همدیگر وقت خود را صرف کار مفید سازند، به این ترتیب هم حقوق ناچیز خود را مشروع و موجه قلمداد میکنند و هم از دست اتهام علاف بودن نجات میدهند.

کارگران، هر چه هم که سرشان شیره بمالند یا خود را فریب بدهند، چاره ای ندارند جز اینکه متحد بشوند و خر خود را برانند.

یکی از ماههای آخز سال نود و خرده ای هجری شمسی و نه قمری!

در دفاع از رمالی و رمالها

هفته پیش خیر دستگیری دو رمال در بخش سراوان شهر رشت در اخبار منعکس شد. دارامب و دورومب اداره پلیس تماشایی بود که موفق شده اند به بیست و پنج سال سابقه فعالیت این باند پایان بدهند! از شما چه در عملیات ضربتی یگان ویژه و در عملیات " اوویلا بیست و پنج سال" در تفتیش محل مقادیری وسایل جرم، لاید چند فنجان قهوه، اوراق فالگیری و کتب اوراد ضمیمه پرونده شده است. اگر در ذهنتان سوال سبز شد که در میان هزار درد بی درمان مردم، بهم زدن کاسبی دو نفر فالگیر اینهمه سر و صدا برای چیست، کاملاً از مرحله پرت هستید.

مملکت قانون و حساب و کتاب دارد. شهر هرت نیست که مردم را در گمراهی بحال خود رها کنند. اداره انتظامات و پلیس به چه دردی میخورند اگر جلوی گمراهی مردمی که جلوی سریالهای تلوزیونی ولو میشوند، جلوی الکی خوش هایی که با هر سازی میرقصند را نگیرند؟ یا حداقل گوششان را دلسوزانه یک پیچ ندهند. مگر ندیده اید بعد از سی سال هنوز هم با زلف و قرتی بازی کاسه و کوزه دین و ایمان و عرف و آبرو و قانون را یکجا بر باد میدهند؟!

هر کس یک جو عقل داشته باشد میداند مساله به این سادگی نیست. آمار و ارقام و شواهد زیادی هست که بخش هر چه بیشتری از مردم به جادو و جنبل رو میاورند. اکثریت مراجعه کنندگان افراد تحصیل کرده هستند. مراجع پزشکی و صاحب نظران اجتماعی از این روند نگرانند. بحث بر سر یک روند رو به افزایش است. بحث بر سر یک صنعت جدید میلیاردی است. هر چه که میگذرد دکان علما و زعمای قوم کسادتر از آب درمیآید در حالیکه بازار کف بین ها داغتر میگردد. جامعه دارد در خرافه غرق میشود... فکرش را بکنید این مردم نادان میروند چهارزانو میشینند تا این بابا با ورق زدن یک کتاب، راست شکم و دیمی برای گره های زندگیشان راه نشان بدهد! تازه حق الزحمه هم میدهند! گفته میشود این رمالها دارای مشتریان ثابت هم هستند، یعنی سال پس از سال همان درد و همان آرزوها و همان جادو و همان حرف مفت!

جا دارد از مقامات مملکت و از نیروهای انتظامی قدردانی کرد که مردم را در ناکاهی تنها نمیگذارند. برای هر مورد رمال دستگیر شده پرونده قضایی باز شده و مطابق فراهوان مسئولین شاکیان میتوانند برای فال های بجا نرسیده ادعای خسارت نمایند. شایع است که برای جلوگیری از سوء استفاده از آیین مذهبی این روال در مورد استخاره های غیر مجاز نیز اجرا خواهد شد... قبض استخاره ها و دعاها و نذری های قبلی و مشخصات توصیه کننده را در جای امن نگه داری نمایید.

خوشبختانه تحقیقات در این مورد گسترده است. موضوع مورد علاقه در مراجعه به رمالها شامل مسائل تازه ایستکه در چهارچوب سنتی این رشته مثلاً استخاره مجاز نمیگنجد. به همین دلیل لازم است علمای مراکز علمیه قم بازار پیشگویی های غیر دیمی و علمی، خود را در زمینه بورس، مسابقات فوتبال، بازار مستقالات و روند قیمت نفت تکمیل نمایند و با ارائه سرویس بهتر عرصه را بر رمالان تنگ نمایند.

مساله خرافه و تعيين تکليف با رمالها به اين سادگي حل شدي نيست. اما در تعقيب و اعلام جرم به رمالها اجحاف و بي انصافي اساسا در جاي ديگر است. ميگويند رمالها کلاه گزارى ميکنند، وعده هايي ميدهند که دروغ است، سر مردم شيره ميمالند. ميگوئيم از رئيس جمهور تا وزرا و مجلس مگر به کاري بجز اين مشغولند؟

ميگويند رمالها مردم را بلکه ميکنند. ميگوئيم چرا حساب کتاب سرمايه دارهايي که خون مردم را ميمکند، اختلاس کنندگان که تعدادشان از بيشر و بيشر ميشود، بانکداران را روشن نميکنيد؟

ميگويند بازار پر سود رمالي روى استيصال مردم ساخته شده است. ميگوئيم اعتياد، خود فروشي، کليه فروشي و کار بچه ها بازار بزرگتري روى اين متن هستند، چرا آنجا مردم را تنها گذاشته ايد؟

بلاخره اين مسئولين امر بايد بفهمند که بايد از خر مابهران و نماينده خودگمارده مصلحت مردم پايين بيابند. بايد ببينند اين مردم همه راههاي ديگر را آزمائش کرده اند، بلاخره تکليف آرزوها را بايد روشن کرد. اگر عملياتهاي ضربت يگانهاي ويزه نبود و اگر اتحاديه هاي کارگري ازاد بود آنوقت بخش زيادي از کارگرها براي گشائش زندگي آنجا را انتخاب ميکردند.

ديماه سال ۱۳۹۳

در انتظار آهوان ...

ما اگر این دولت را نمیداشتیم تکلیفمان چه میشد؟ این هفت میلیون بیکار آرامش متولیان جامعه را بریده اند. این مسئولان دلسوز مثل ماهی زنده توی ماهیتابه خود را بدر و دیوار میزنند تا سرمایه های خارجی را به سمت کشور جذب کنند. مثل آب خوردن چپ و راست قانون اساسی را وصله پینه میکنند، مناطق آزاد تجاری بر پا میشود، قول و تضمین میدهند، شعائر مقدس را درز میگیرند، تندروها لیبرال میشوند تا روز بعد پوست اصلاح طلبی بیاندازند. همه کسانی که تا دیروز به کمتر از فتح اندلس رضایت نمیدادند و از دیوار سفارتخانه ها بالا میرفتند ادعای نامه نگاری با اوپاما دارند و قس علیهذا. همه این فداکاریها در جهت ایجاد فرصتهای شغلی است که چند تا بیکار دستشان بجایی بند شود و رستگار بشوند. راستش برای قدردانی، ما پیشنهاد میکنیم یکسال، دو سال بیمه بیکاری ما را به آقاییون بدهند.

سوال اینستکه آیا نمیشد وزیر اطلاعات را قاطی این ماجرا نمیکردند؟ آخر چرا باید بند ناف کارگر همیشه با دواير امنیتی گره بخورد؟ میگویند قانع کردن سرمایه ها به سختی پیش میرود. اگر مذاکرات به خنس خورده، از میان اینهمه پیغمبر باید جرجیس را، وزیر اطلاعات را خبر کرد؟ سه جمله از جلسه ایشان با جمع سرمایه داران خارجی و داخلی در اردبیل و اهواز... برای خانه خراب کردن اقتصاد چین و ماچین کافی است.

“ما در حکومت خود آرامش چماقی نداریم!” این قبول که از وزیر اطلاعات انتظار میرود تاکید بیشتری بر کلمات نظم و آرامش داشته باشند، اما در این وسط چرا باید ایشان از **“آرامش چماقی”** بهره ببرند؟ از میان اینهمه عبارت مثل ممنوعیت اعتصاب و تجمع، ممنوعیت تشکل، دستگیری، حمله گروه ویژه، زندان، باطوم و شلاق و محاکمه و تیراندازی بسمت تجمعات کارگری، حمله شبانه به ساختمان سندیکا و بریدن زبان فعالینش...؛ نمیشد از چماق صرف نظر کرد؟ شانس آوردیم که بحث به جزییات چگونگی انواع استفاده از چماق مثلا در آستین و بهمان کشیده نشده است!

“در جامعه ما و بخصوص در میان کارگران آرامش نشاط انگیز برقرار است!” آرامش را از ایشان بخریم. بلاخره کارگری که سالهاست بیکار است، از بیمه و حمایتهای اجتماعی خبری نیست، کارگری که مطابق قانون بیست سال اخیر با قرار داد سفید و دستمزدهای زیر فقر زندگیش به یک چس بند است، اعتراضش هم که چماق مواجه میشود؛ لابد خفه خون میگیرد. اما **“نشاط انگیز”** دیگر چه صیغه ای است؟ مگر این مردم دیوانه و مجنون هستند؟ از کنار پنجره دفتر وزیر اطلاعات شاید پیدا نباشد، درد و فقر و نکبت از سر و کول بخش بزرگ آن جامعه دارد بالا میرود، اعتیاد و فحشا و کار کودکان دارد بیداد میکند... نشاط این ماجرا در چیست؟

حالا برای کارگر آنهم بیکار همانقدر که زنده است و (بقول وزیر کار) خودش را علاف کار کرده؛ از سرش زیاد است. اما این احکام برای آبروی خود وزیر اطلاعات خوب نیست.

”با شروع سرمایه گذاریها فضای امنیت شادمانانه برقرار خواهد شد“! این یکی راست است. از صدقه سر ایشان و خدمات امنیتی ایشان همه چیز، از کارگر ارزان، پراکنده، بیحقوق از یک طرف و قوانین ضد کارگری از طرف دیگر حاضر و آماده است که دله دزدهای سرمایه دار جولان بدهند و گردن کلفت کنند. شنگول باشند و شادمانانه به ریش کارگر آن جامعه بخندند.

از اینها که بگذریم طبع شاعرانه ایشان و کلمه "آهو" برای وصف سرمایه ما را کشته. بقول ایشان "سرمایه مثل آهویی است که به کوچکترین ناآرامی حساس است!" جناب سرمایه و مدافعین آن به گور بابایشان میخندند. کسی که برای استثمار کارگر کت بسته و کم حقوقی مثل کارگر ایرانی دندان طمع تیز کرده؛ بیزحمت پیه نارضایی را هم بخود بمالند. آیا بهتر نیست وزیر اطلاعات بجای آنکه از جانب کارگر قول سودهای بیشتر را به سرمایه ها بدهد سراغ کیسه خلیفه و حسابهای جومی آشکار و پنهان آقازاده ها بروند؟

راستش همه چیز تقصیر مقامات بالاتر است، هر چی کار سخت است را به وزیر اطلاعات میسپارند. این بنده خدا هم بجای استدلالات و محاسبات اقتصادی مداوما قربان و صدقه سرمایه داران میروند، آغوش گرم برایشان باز میکند که ظاهرا زیاد هم برای حضار آش دهن سوزی نبوده است.

کار اقتصاد ایران دشوارتر از اینهاست. گره این اقتصاد را این دولت نه با دندان و نه با دست نمیتوانند باز کند. این کار را باید به کارگر سپرد. تقصیر خودشان است. اگر زمان قیام دست کارگران را از کارخانه های مصادره شده کوتاه نمیکردند، با چماق سر گردنه نمیگرفتند شانس شادکامی و نشاط حداقل برای کارگران و اکثریت زحمتکش آن جامعه بسیار بیشتر میبود. وزیر اطلاعات کشور هم مجبور نمیشد قربان صدقه برود و افتخارات گذشته خود و دوستانش را ماست مالی کند.

بهمن ماه سال ۱۳۹۳

کارگران افغانستان را به دریا بریزید!

این خواست روشن کارگران وطن پرست ایرانی است. از آنجاییکه جریان‌های فاشیست‌های ایرانی فاقد عرضه لازم هستند و در بسیج افکار عمومی علیه مهاجران افغانستانی کوتاهی مینمایند و از طرف دیگر سیاست‌های دولت در جریمه و دستگیری و فشار به آنها به اجرا درنمیآید؛ وقت آنستکه کارگران وطن پرست ایرانی وارد عمل شوند. هر روز آمار تازه تری از بیکاری میان کارگران و جوانان منتشر میشود. هر چقدر هم که از طرف خبرنگاران مردمی حقایق پشت پرده زندگی مجلل این باصطلاح پناهندگان افشا میگردد، هر چقدر هم که دلسوزان جامعه کارگری از جمله خانه کارگر به ضرورت تعیین تکلیف با یک و نیم میلیون فرصت شغلی که بدست مهاجرین افغانی اشغال شده است تاکید میکنند، گوش شنوایی پیدا نمیشود. الان که از هفت آسمان هم نمیشود شب نامه‌های اول مه را به کارخانه‌ها قاچاق کرد و با هفت من سریش هم نمیشود اتهام وجود احساسات بچگانه برادری را به ریش کارگران بست، جا دارد کارگران وطن پرست بمیدان بیایند. دفاع از میهن عزیز و آینده اقتصادی و سعادت مملکت و حتی حفظ شغل و دستمزدهای خود ما به تصفیه حساب جدی با این پدیده گره خورده است.

یکی نیست به این مهاجران، که از قرار معلوم ایران را بیشتر از خود ما ایرانی‌ها دوست دارند، حالی کند که صبر ما نژاد ایرانی مهمان و غریب نواز دیگر به پایان رسیده است؟ سی سال است داریم بار سه چهار میلیون این مردم را بردوش میکشیم، علاوه بر سنگین زندگی خود، برای آنها مسکن تامین کرده ایم و موسسات تامین اجتماعی و درمانی ما در خدمت آنها کمرش شکسته است. سی سال میهمانی دیگر بس است، علاوه بر استنشاق هر روزه اکسیژن مرغوب ساخت داخلی این سرزمین، از مزایای اجتماعی ما بدون کمترین هزینه‌ای بهره‌مندند روی آسفالت خیابانها قدم میزنند و زیر نور تیر چراغ برق پیاده‌روها روزنامه میخوانند. چپ و راست مریض میشوند و تخت بیمارستانها و دکتر و داروی مجانی را به هدر میدهند. نژاد افغان با آن قیافه‌های کج و معوج به همگونی و شادابی و زیبایی اصیل ایرانی لطمات جدی وارد آورده‌اند، یادش بخیر زمانی در اماکن عمومی همه جا فقط زبان فارسی گوش را نوازش میداد. زمانی میشد با خیال آسوده سوار اتوبوس شد و بدون اینکه صدها نفر از این بیگانگان تو صف بزنند و هل بدهند و از سر و کول آدم بالا بروند.

هر جای شهر که میروید کپه کپه از افغانیها هر کدام با یک کلنگ با بیل و فرقون نشسته‌اند، و به رهگذرها زل میزنند. تو این سی ساله یکزره آداب تمدن از همنشینی ایرانی به آنها تاثیر نگذاشته، بجای اینکه برای کودکانشان در دامن گرم خانواده شاهنامه فردوسی بخوانند، آنها را میفرستند جلوی چهار راه‌ها خرده فروشی و یا حتی گدایی کنند، بزرگسالهایشان تا پاسی از شب توی خیابانها الواتی و بدمستی میکنند تا روی یک تکه کارتن خوابشان ببرد. بازار فروش کلیه در ایران را اینها داغ کردند. از چیزی باسم فرهنگ ذره‌ای نمیفهمند، نه کتاب میخوانند، نه سینما میروند، نه به اپرا و آتلیه‌های

هنری سر میزنند؛ بجایش شب و روز کار میکنند. سایت و فیس بوک هم که ندارند، معلوم نیست چطور اوقات فراغت خود را پر میکنند! بوی بد و فضای آلوده و ابنجور چیزها حالیشان نمیشود، اگر توجه کارفرماهای ایرانی نبود در دباغیها و طویله و مرغانیها بعد از کار همانجا خوابشان میبرد. محروم از تاریخ پراز سازندگی ایرانی بطور کلی قدرت یادگیری حرفه ای آنها کم است. اگر شرف و انساندوستی کارفرماهای ایرانی نبود روزی بیست سی نفرشان از روی داربست ساختمان سازیها پایین میافتادند یا به خود آسیب میرساندند. به ازاء هر مورد بی احتیاطی این کارگرا خودتان حساب کنید: مخارج بیمارستان، هزینه کفن و دفن، پیدا کردن بستگان، هزینه روانشناس و دلداری از کودکان و همسر پرداخت خسارت و تازه قوز بالا قوز، هجوم بازرسیها و محاکمه صاحب کار را هم نباید از قلم انداخت. این کارفرمایان با سخاوت و از خودگذشتگی در مقابل تعقیب و گریز دائمی ماموران، کارگران افغانی را پناه داده اند و متحمل مبالغ سنگین جریمه شده اند. با یک حساب سرانگشتی میشود سر در آورد که بخش بزرگی از گرانی کالاها بخاطر مخارجی زایدی است که این نوع کارگران بالا میاورند.

مشکل مهم دیگر کارگران افغانستانی در بلیشوی دایمی زندگی آنهاست. با اتکا به مزایای مستاجر بودن دائما در حال عوض کردن خانه هستند هر سال چند بار خود را به اتوبوس مجانی اداره امور مهاجران افغانی رسانده و سری به کابل میزنند. عادت به بیلاق و قشلاق هم برای خودشان و هم برای ماموران دولتی ایران خالی از مشکلات نبوده است. برعکس کارگران ایرانی که عادتها و نیازهای روشنی دارند و همه این توقعات توسط اداره جات مربوطه در تعیین سطح هزینه پایه ای خانوارهای کارگری منظور شده اند؛ در مورد کارگران افغانستانی تعیین دستمزد ماهانه شان بر مبنای هزینه سبد نیازهای ماهانه خانوار مربوطه، برای کارفرمایان به یک دردر جدی تبدیل شده است. بدلیل ناروشنی و محاسبات بلندپروازانه و سخاوتمندانه و دستمزدهای آنچنانی کلی بد عادت و انتظارات بیجا وبال گردن خود ما شده است. شواهد بسیاری در دست است که این نمک نشناسان علاوه بر نیازهای خود از همین دستمزدها میلیاردها تومان از ارز مملکت را هم به جیب زده به افغانستان قاچاق میکنند. در مورد کارگران ایرانی وضعیت از قرار دیگری است، سبد نیازها با دقت در تعیین مقدار پروتئین و ویتامین، تا نیازهای بهداشتی، مسکن، تفریحات سالم، هزینه عضویت در کتابخانه ها، هزینه سفر سالانه خانوادگی برای تمدید اعصاب همه همه مطابق استانداردهای بالا حساب میشود و یواشکی نیمه شب اول ماه بحساب بانکی واریز میگردد. مملکت حساب و کتاب دارد و برای شهروندان با حساب و کتاب، نه دارامب و درومب و نه صف و نه غر زدن هر روزه ضرورت پیدا میکند.

عنقریب است که کارگران افغانی با قانون کار آشنا شوند. فکرش را بکنید سر و کله یک میلیون کارگر جدید پیدا خواهد شد که خواهان امتیازات موجود در قراردادهای موقت و قراردادهای سفید هستند! بعدش هم لابد وقت آن میرسد که حق قانونی اعتصاب و اجتماعات کارگری را بهانه کنند و چپ و راست بجای کارکردن توی خیابانها مشغول تल्ली لल्ली بشوند. لابد بعدش هم فیلشان یاد عضویت در سندیکاهای کارگری ایرانی را خواهد کرد، نصفشان هم که به سندیکاهای وارد بشوند، آنوقت صندلی برای نشستن پیدا نخواهد شد. کاش مساله به همینجا خاتمه پیدا میکرد. هموطنان میهن پرست ما در اداره زندان اوین چه گناهی کرده اند که مسئولیت تر و خشک کردن کارگران افغانستانی را هم بعهده بگیرند؟ کسی هست دلش برای خانه کارگر این وطن بسوزد که باید نصفه شبی راه بیافتند و بروند زبان یک یاوه گوی افغانی را از از گلپوش دربیاورند! باز هم در مورد قانون کار، اگر افغانستانیها شامل بیمه بیکاری بشوند آیا سه چهار بار سفر سالانه آنها به کابل و قندهار را باید جزو ایام آماده بکار بحساب آورد؟ حقوق بازنشستگی آنها را باید به ریال، به افغان با به دلار پرداخت کرد؟ مگر نه اینکه دولت آلمان و انگلیس و کانادا و دهها کشور دیگر بدلیل همین ناروشنی هنوز نتوانسته اند از پس پرداختن حق السعی کارگران مهاجر ایرانی بریبیایند؟ آیا بهتر نیست بجای اینهمه دردر و محاسبه و مخاطره یکسره از شرشان خلاص شد؟ تازه کارگران افغانستانی کاملا بر عکس کارگران ایرانی با خون پاک مادها و هخامنش، دقیقا بخاطر قرنهای خر تو خر حاکم در مرزهایشان از ساختار ژنتیک معیوب برخوردارند و مطابق تحقیقات وزارت کار در صورت بیمه بیکاری تنبل و بیکاره از آب درمیایند. اصلا برای خودشان خوب نیست که بیمه بیکاری بهشان داد.

یک مشکل بزرگ افغانستانی ها در اینستکه تصور میکنند صرف کار کردن به کارگران حق آب و گل میدهد. مطابق فرهنگ اصیل پرافتخار ایرانی، کارگر گور پدرش میخندد چنین ادعایی داشته باشد. کارگر سی سال و حتی دو نسل هم که کار کرده باشد با حکم کارفرما (بخصوص اگر این کارفرما ایرانی اصیل باشد) باید کار و کارخانه را ترک کند. مشکل افغانستانیها در اینستکه وطن خود را با چنگ و دندان و با فداکاری درست نکرده اند که قدرش را بدانند. اینها کجا بودند که در زمان جنگ فرزندانشان را مثل علف خرس به کام مرگ بسپارند؟ اینها کجا بودند که در دل چنگ و خرابی و بر اثر از خودگذشتگی ما کارگران کارخانه ها را در گردش نگه داشتیم و صنعت خودی را ساختیم. اینها کجا بودند که بر گرده خود ما کارگران نسل تازه ای از سرمایه داران و دستگاه دولتی را شکل دادیم که به کوری چشم دشمن تیر هم گردنشان را نمیزند و مظهر سلیقه زبیده ایرانی در انتخاب اتوموبیل و البسه و مبلمان اتاق نشیمنهای بزرگ و جا دار هستند. کور خوانده اند کارگر افغانستانی! جاده ها را ما کارگران ایرانی نساخته ایم که فرزندان آنها با اتوموبیل آنچنانی و پراژ بدهند. ویلاهای بالای شهر را ما با خون خودمان ساختیم، نه برای اینکه فرزندان آنها بیایند و در دل ما حسرت بکارند. کارگر افغانستانی باید بداند کارخانه ها و سگ مرگی توام با افتخار کار در آنها جای ماست؛ مساجد و جهالت های مذهبی اش جای خود ماست؛ بیغوله های حاشیه شهرها جای ماست؛ زندانها جای فرزندان ماست؛ گلوله های ماموران ضد اغتشاش جلوی کارخانه ساخت دستان ما و جای آن سینه خود ماست.

در طول سیصد قرن گذشته طبقات حاکم در ایران در همکاری زیرکانه با سایر تمدنهای عالم از جمله تاتارها و مغولها و خلفای عباسی و روس و انگلیس و لبنان و امریکا با کمال درایت اجاق تمدن و فرهنگ و افتخار ایرانی را روشن نگه داشته اند. حالا نوبت کارگران وطن پرست در ایران است که با مقابله با هجوم افغانها دین خود را ادا کند. با همه زخمها و رنج و محنتهای تحفه وطن، با همه مزخرفاتی که هر روز به زبان شیرین فارسی به خورد نسل اندر نسل او داده شده و میشود، طبقه کارگر باید بخاطر داشته باشد این وطن دو متر خاک برای قبر جنازه اش را تضمین کرده است که هر وقت خواست بدون دلهره کپه مرگش را بگذارد. اگر این وطن نبود هر قازورات فاشیستی پیدا میشد به ما زور میگفت و ما را به دریا میریخت.

اول مه ۲۰۱۴

کارگران در ایران، انقلاب نکنید، متشکل شوید!

بحث بر سر تشکل کارگری در ایران بجایی نمیرسد. هستند کسانی که عمرشان را پای ایجاد یک سندیکای فسقلی که یکی دو سالی سر پا بماند، به هدر دادند. هرچی از کارگران انکار، از طرف دیگر تعداد آدمهایی که ول کن نیستند و مرغشان یک پا دارد، نه فقط تشکل، بلکه تشکل سراسری را میطلبند همچنان زیاندار! آسیب شناسی تشکل یابی طبقه کارگر در ایران برای خودش بازار داغی شده که هر چه بیشتر کتاب و بحث و فحششان را میخوانید سر سوزنی سر از کار این طبقه و مزاج سردش نسبت به تشکل در نمیآوردید. اینهمه بیداد و فقر و زیر خط فقر و حقوق پرداخت نشده و بیکاری و درد بیدرمان میبایست زمین را زمین را زیر پای مردم داغ میکرد و حکومت را تکانی میداد. اما خبری نیست.

بعضی ها معتقدند یک ایراد ارثی باید در کار باشد. تقصیر از شاه انوشیروان است که سنگ کج را در ایوان مداین گذاشت. هیچ اطلاع دقیق تاریخی در دست نیست که نشان بده چند آدم خود را به آن طناب معروف اویزان کردند و به داد چند نفر آنها رسیدگی شد، اما از آنجاییکه این نژاد عاشق تاریخ خودش است، هنوز هم که هنوز است دادگری از این نوع را ترجیح میدهند. به همین دلیل هم هست هزاران آیت الله و بگیر و ببند برای رواج راه سرخ شیعه آب توی هاون کوبیده اند. این مردم را هر چی با زور شله زرد نذری بیشتر به سینه زدن وادار میدارند و حتی برای گسترش آرمانهای گنده گنده اورانیوم غنی سازی شده در دامنشان میگذارند، آخرش هم جلوی سازمان ملل با اولین نوای ساز تسامح و تعامل زرتی بند و تنبان و ایمان را یکجا به آب میدهند.

در باب زرنگی دولت و حکومت فعلی زیاد گفته میشود که گویا قلق مردم را در دست دارند. در مورد قلق ایرانی و بخصوص کارگرس تحقیقات ادامه دارد. ظاهراً "هنر نزد ایران است و بس" و فرهنگ چند هزار ساله آنقدر ها هم سر راست و همه گیر نیست. فکرش را بکنید اینهمه ناله و شکایت وزیر کار از فقر فرهنگ کار در میان کارگران ایرانی از کجا آب میخورد! حقیقت اینست که کاسه زیاد عجیبی زیر نیم کاسه نیست. این نسخه قدیمی یادگار انوشیروان و البته منطبق با شرایط امروز است که تشکل یابی و مبارزه جویی را در میان طبقه کارگر تحت تاثیر قرار داده است.

فکرش را بکنید کشورهای دیگر دنیا بجای سرکوب و ممنوعیت و ترس از تجمعات و اعتراضات کارگری از آن استقبال میکردند. بجای بیابانهای مراکز صنعتی دور افتاده در مرکز پایتخت در قلب تحولات سیاسی جامعه، درست در مقابل مجلس را برای تجمعات کارگری هر روز رفت و روب میکردند. فکرش را بکنید کشورهای دیگر بجای پشت گوش انداختن و سانسور و انکار مشکلات و اعتراض کارگر درست در همان لحظه نمایندگان مجلس را به شنیدن حرف و درد دل کارگران و میداشتند. فکرش را بکنید بجای پخش نامه های رهبران کارگری از بند زندانها روزنامه نگار و دوربین خبرنگاران از قبل در انتظار مصاحبه با آنها این پا و آن پا کنند. فکرش را بکنید در سایر کشورها بجای فرستادن گروههای سرکوب ویژه خود شخص رئیس جمهور دوره میافتاد و گونی گونی شکوائیه تک تک کارگران و مردم محروم

را جمع آوری میکرد ...

در چنین شرایطی کارگر چرا باید در دسر تشکیل اتحادیه و سندیکا بیافتد؟ اصلاً تقصیر انوشیروان و بعدش هم دولت ماست که کارگران را لوس و بد عادت کرده اند. معلوم است وقتی نمایندگان مجلس و دولت اینقدر لی لی به لالای کارگر نمیگذاشتند، آنوقت این جماعت حتی به تشکلهای کارگری بدون حق عضویت پشت نمیکردند.

کاش ممالک دیگر دنیا بجای فضولی و حسادت، بجای شایعه پراکنی در مورد خاتون آباد و سندیکای شرکت واحد از تاریخ پرافتخار ایرانی استفاده میکردند. از همان اول هم منظور از صدور انقلاب اسلامی همین بود که متاسفانه سوء تفاهم مانع دیالوگ سازنده شده است.

در مورد تشکلهای کارگری در ایران دو مساله "کوچک" باقی میماند که مثل سوراخ ته قایق نوسان این سناریو را با اخلال مواجه میکند. اول رهبران محلی آگاه و پوست کلفت است که مثل قارچ سبز میشوند. دوم همدمی نسل کارگر با شبح انقلاب است. همه معما و گره مساله در اینستکه یکی پیدا بشود و به کت طبقه کارگر در ایران فرو کند، انقلاب و ظرفیت انقلاب بجای خود؛ اما برای ایجاد تغییر لازم به هفتاد سال دندان به جگر گذاشتن و یا مبارزه پراکنده نیست. در این فاصله با ایستگاههای میانی و از جمله با تشکلهای میتوان زندگی را قابل تحمل تر کرد.

بهمن ماه سال ۱۳۹۳

مژده، راه نجات فوری از بیکاری!

در میان مشاغل موجود در جامعه ما شغل روحانیت از هر لحاظ از ویژگی و امتیازات خارق العاده برخوردار است. هر چند مثل مشاغل دیگر انسانهای کاملا معمولی، با دو دست و دو پا، بدون امتیازات ویژه در هوش و قدرت بدنی میتوانند به این جرگه بپیوندند، از آنجائیکه مثل هر حرفه دیگری میتوان فن و فوت و مهارت لازم را آموخت، از آنجائیکه مثل هر شغل دیگری دستمزدی در ازای خدمات معین پرداخت میشود؛ پس دلیلی ندارد بعنوان یکی از مشاغل تحت نظارت اداره کار نتوان آنرا در اختیار کارگران بیکار قرار داد. فواید این مساله و نتایج عملی آن بسیار بیشتر از آنستکه در صورتان میگنجد.

در دل بحران عمیق اقتصادی تمامی مراکز تولید مثل قایق پارویی در دل دریا با بلاتکلیفی و نابودی دست بگریبانند، اما کک این رشته نمیگردد. انگار روئین تنانی که بیکاری بر بدنشان کارساز نیست در خیابانها و در انظار عمومی با نوک پا یورتمه میروند. ظاهرا دستمزد پایه و عیدی و حق بیمه عقب افتاده و امثالهم شامل این آقایان نیست، از غیغ و اتوموبیل زیر پایشان سخت نیست که از حدود دستمزدها سر درآورد. از آنجائیکه هیچ وقت، هیچ شکایت یا گزارشی یا تجمع اعتراضی برای افزایش دستمزد مشاهده نشده است میتوان قطعا از رضایت خاطر مربوط به دستمزدهایشان اطمینان داشت. تا بحال کسی نشنیده که نماینده سندیکای ملایان در زندان بسر برده باشد. قابل توجه کسانی که در باره ممنوعیت تشکلهای مزدبگیران در ایران قیل و قال راه میاندازند.

مساله اساسی دیگر در اینستکه ظاهرا کنترلی بر چگونگی "کار" انجام شده وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد. طبعا نمیتوان از تعداد اهالی تهران که تحت تاثیر آموزشهای الهی آقای آخوندی به بهشت رفته اند آماري در دست داشت. یا از تعداد اهالی محل که نماز و روزه عقب افتاده ندارند، یا تعداد کسانی که در حال عبور از محلات ثروتمند نشین خدای نکرده حسادت بدل راه نمیدهند، یا بخت برگشتگانی که بعد از سالها بیکاری و فقر بجای نفرین برای وزیر کار، برای ایشان آمرزش طلب مینمایند!

چه میشود اگر از همین فردا نفری یک عمامه بر سر کارگران بیکار گذاشت. این جماعت به دستمزد پایه راضی هستند. خوشبختانه بدلیل ممنوعیت تشکل و در نتیجه بجای اعتراض و راه بندان جلوی اداره کار اجبارا هم که شده به دعا و ذکر انبیا پرداخته و به همین دلیل از زمینه یادگیری خوبی برخوردار خواهند شد. این اقدام حاوی فواید بسیار مهمی برای خود روحانیون محترم نیز هست. همه اذعان دارند که فقر و بیکاری سر منشا همه نوع فسق و فجور و بی ایمانی و گناه است. دولت بی عرضه و مجلس پخمه و روسای دولت نادان هر روز هر چه که روحانیون می ریسند را پنبه میکنند. تازه سالها این روحانیون در باب کافر و مسلمان گلو دریده اند، اینکه تمدن و سازندگی در دست نوادگان مسلمان شیعه است، اینهمه در مذمت ملحدین آل سعود امریکایی ولد زنا فضل فروخته اند؛ حالا با سیاست جذب سرمایه خارجی مملکت را خر تو خر برداشته و ایدئولوژی و بساط الهی این زحمتکشان غرق در گلاب است؛ بهتر نیست یک مدت در پشت پرده قرار بگیرند؟

اهمیت استراتژیک این انتقال عمامه را نباید از قلم انداخت. تشییع جنازه میلیونی خواننده پاپ همزمان با کسادی نماز جمعه ها، ابداع شام غریبان دختر- پسری، سینه زنی راک، حجاب درست نشدنی و از طرف دیگر حکومت اسلامی تا خرخره در دزدی و فساد قبل از اینکه کار را بجای باریک بکشاند بد نیست به این آقایان هم شانس داد یک کار درست و حسابی را تمرین کرده باشند. مدتی قبل به سپاه پاسداران اجازه داده شد که با عیان کردن بودجه و حساب کتاب این نهاد به هر گونه شایعه تحت عنوان اسکله هایی مخفی برادران قاچاقچی پایان بدهند. باید به فیضیه و نهادهای مذهبی هم باید شانس داد از شایعات مربوط به تاثیرات قیمت بالای منبر بر افزایش تورم و بعلاوه استفاده از جاکوزی های ساخت خارجی اعاده حیثیت نمایند. یک جنبه انسانی هم هنوز باقیست، آقایان هزاران بار در وصف زیارت پیاده تا کربلا سخن پرانده اند، برای قدردانی هم که شده با طرح مورد نظر، فرصت رفت و برگشت این سفر را برایشان فراهم شده است.

اما اگر نتایج دلخواه حاصل نشد، زیاد جای نگرانی نیست. سرمایه و تکنیک را که از غرب میگیریم؛ تسبیح و مهر و جانماز همگی تولید چین است، آخوند و آیت الله را هم از چین وارد خواهیم کرد!

بهمن ماه سال ۱۳۹۳

ماه غسل با بیمه بیکاری

آیا هیچ وقت تیتر "آسیب شناسی تشکلهای کارگران بیکار" نظرتان را جلب کرده است؟ به زبان ساده تر منظور اینست که چرا تشکلهای کارگران بیکار در ایران پا نمیگیرد؟ هر چقدر که میگذرد تعداد محقق و متخصص و نویسندگان حول عنوان اینگونه تحقیقات زیاد و زیادتر میشود. سوال اینست که در مقابل شرایط دشوار و جانکاه بیکاری و هزار و یک درد بیدرمان دیگر، چرا هنوز مبارزات کارگری در این عرصه بسیار محدود باقی مانده اند؟

شاید باورتان نشود که ماهانه حقوق چرب به حساب این محققین ریخته میشود، نتایج تحقیقاتشان درج میشود، سمینار میگذارند و از شما چه پنهان بیش از هر کس نزد وزیر کار از آهن و تلب برخوردارند. دنیای این صنف تازه از محققان و متخصصین جامعه شناس باید دنیای شیرینی باشد. در کنار پنجره اتاق کار اینها نه اجتماعی صورت میگیرد و نه اجتماعی بر اثر حمله لباس شخصی ها و گارد ویژه سرکوب میشود، در دنیای تحقیقات آنها نه اثری از اوین هست، و نه از وزارت اطلاعات. شایعاتی وجود دارد که گویا صفحات مربوط به "ممنوعیت برپایی تشکلهای مستقل کارگری" در کتابهای قانون کتابخانه های در دسترس محققان ما توسط عناصر مشکوک به سرقت رفته است. در غیر اینصورت میشد این بنده خداها را به فقدان وجدان متهم نمود.

کاش میشد با یک جمله "تشکلهای کارگری در ایران ممنوع که بجای خود بلکه جرم سنگینی است که بشدت مجازات میگردد" قال قضیه را کند. اما راستش موانع متعدد دیگری بجز عامل سرکوب در راه تشکل یابی کارگران عمل میکند که لازم است مورد توجه قرار بگیرد. ای، گردون را چه دیدی شاید این محققین توانستند راه چاره ای برایش بیابند.

قبل از هر چیز لازم است خط فاصلی میان شغل و کار، بعنوان دو پدیده کاملا متفاوت را روشن کرده باشیم. بعنوان فقط یک نمونه وزیر کار و روحانیون صاحب یک شغل هستند و ماهانه دست کم ده بیست برابر دستمزد پایه کارگران حقوق دریافت میکنند. اما هیچ کدام کار مفیدی را انجام نمیدهند. اگر قرار میبود به صرف اعلام تعداد بیکاران و به تعداد "خدا را شکر" دستمزد تعلق بگیرد قطعا تا بحال بیکاران میلیونر شده بودند. منظور از این تدقیق مفاهیم این بود که کارگران بدون کار نیستند. بلکه عمدتا درگیر کارهای (بدون اجر) میشوند که آنها را از جستجوی شغل و یا حتی از مساله تشکل دور نگه میدارد.

بدون نیاز به هیچگونه تحقیق و بررسی همه میفهمند (یا کمابیش انتظار میرود که فهمیده باشند) یکی از دلایل مهم (یا کمابیش مهم) در مزاج سرد کارگران ایران به تشکیلات کارگری عشق و مسیر ایرانی در وصال یار است. در ممالک صنعتی پیشرفته این راه با آزادی کامل حق زنان، خصوصی بودن امر تشکیل خانواده و مفاد لازم دیگر در حمایت از فرزندان و غیره ساده و کلا امر عاشق شدن و تشکیل خانواده ساده و سراسر است. چون عقل دارند. چون هم متمدانه تر، هم انسانی تر و هم توام با علافی کمتر برای نیروی تازه نفس بازار کار است.

یکی از بدبختی های بزرگ ما ایرانیها در اینستکه هنوز به راه شیرین و فرهاد چسبیده ایم. حکایت کردن کوه بیستون کم بود قوانین اسلامی و جداسازیها جنگ و گریز با گشت ارشاد را هم به آن اضافه کرده است. امری که میشد با یک ملاقات ساده و تبادل چند نگاه معنی دار و دو تا بوسه حل و فصل کرد برای جوان ایرانی یک سفر پر سوز و گداز مخاطره آمیز اقتصادی/فرهنگی/سیاسی/اقتصادی/... چند ساله است که ریق هر پهلوانی تا چه برسد فرزند یک خانواده کارگری را درمیآورد. تازه فکر میکنید پس از اینهمه نذر و دعا و ناله و فغان اندر فراغت یار و جستجوی تشنه لبان بدنبال نقش کمند گیسو ایشان در جام شراب کذابی در ادبیات عاشقانه رایج چی از بشاشیت فکری و روحی شاه پسر مد نظر ما و دختر همسایه باقی میگذازد؟ انتظار دارید این جوانان هواس پرت در مرکز تشکلهای کارگری الهام بخش وحدت صفوف پراکنده کارگران، آنهم کارگران بیکار، قرار بگیرند؟!

در یک محاسبه سرانگشتی مسیر دلدادگی مدل ایرانی مستوجب یک کار فکری و جسمی، دست کم معادل کل کار مورد نیاز بنای یک دوجین ساختمان مسکونی و دو دستگاه مسجد مجاور، مونتاژ چهل تریلی بارکش، نگارش سناریوی پنجاه و دو فیلم مافیایی و معادل خلاقیت یک هنرمند برای سرودن ده دوازده نمایش اپرا است، که همگی به هدر میرود. رسمیت و احترام و دستمزد بجای خود، فکر میکنید پس از کلی سرکوفت مبتنی با بیعاری و علافی؛ با کلی بدهکاری دوران شیرین عاشقی؛ کدام روحیه رزمندگی برای متشکل شدن باقی میماند؟!

خلاصه کلام، تا آنجا که به دولت و وزارت کارش برمیگردد مصلحت اقتصادی حکم میکند دست از سوسید کلان ادبیات و موسیقی و فرهنگ عهد بوق بردارد. این مقامات بلاخره باید به خواست مشترک جوانان مبنی بر آزادی گیتار زدن زیر پنجره یار، گردن بگذارند.

تا آنجا که به کارگر و تشکل مربوط میشود این طبقه چاره ای ندارد جز اینکه در مبارزه خود پایش را باندازه کل ادعای طبقاتی کارگری دراز کند. مفهوم کار همواره و در همه کشورها جزو الفبای کشمکشهای طبقاتی بوده است. در همه جای دنیا با اولین سنبه های قوی تشکلهای کارگری همه امور یک خانواده کارگری از جمله ایام بارداری و تر و خشک کردن و مراقبت از همدیگر و پرورش فرزندانشان بعنوان کار مفید و سازنده و در امتداد شغل و مشمول تمام حقوق مربوطه تحمیل شده است.

بنظر میرسد که مطالبات کارگری موجود هنوز جوابگوی جلب نسل جوان کارگری نیست. برافراشتن پرچم خواست "ماه عسل به همراه بیمه بیکاری" توسط تشکلهای کارگری، با سازگاری با زمینه های فرهنگی و اجتماعی ایران قطعاً میتواند انگیزه تشکل یابی کارگری را در میان جوانان (بیکار) تقویت نماید. با یک تبصره مبنی بر اعتبار ما به سبق و تا سن 52 سالگی میتوان در گسترش انگیزه مربوطه در میان مابقی کارگران تحقیقات مقدماتی را به انجام رساند. هر چند با قطعیت نمیتوان از نتایج مثبت آن چیزی گفت!

ملاحظه میکنید هر دلخوشی و رفاه و دستمزد و احترام کارگر و خانواده و فرزندانش به تشکلهای کارگری گره خورده است. اما در این مورد معین مساله کاملاً جدی است. تشکل کارگری و تولید و محیط زیست به جهنم، اگر با توجه به حجاب و جداسازیها وضع از همین قرار پیش برود نژاد ایرانی بطور کلی در حال دفرماسیون فیزیکی و رفتاری است، در البسه که بجای خود در امر همسریابی هم مثل پنگوین ها شامه و اندام ها و عادات تازه پیدا خواهیم کرد! آنوقت کی کار خواهد کرد؟ چه کسی وزیر کار خواهد شد؟

اسفند ماه سال ۱۳۹۳

پوست اندازی مذهبی در ایران

پیشروی با چراغ خاموش!

آگهی: با پرداخت هزینه پنج دقیقه تلفن همراه، با صدا و تصویر کیفیت HD از طریق آخرین مدل تلفن سامسونگ، با آرامش کامل و با صدای موزیک آرامبخش، با انتخاب زبان دلخواه از میان 11 زبان رایج (حتی چند زبان همزمان با هم) در حرم مورد علاقه حضور یافته، و دعا و نیایش خود را ادا نمایید. هر وقت بخواهید، هر چند بار بخواهید و برای هر امامزاده ای که اراده نمایید. در عرض پنج دقیقه حاجی شوید بدون اینکه نیازی باشد از روی کاناپه لیوان قهوه تان را زمین بگذارید: حاجی مجازی!

قبض پرداخت هزینه را در محل مطمئن نگاه داری نمایید. برای دریافت تائیدیه کتبی همراه با عکس شما در محل زیارت (با بهترین کیفیت سه بعدی فوتوشاپی، در حال گریستن، رکوع یا سجود و ...)، لطفا دگمه زیر را فشار دهید!

سطور فوق مشتی از خروار، از جمله خدمات در دسترس سایت اینترنتی شرکتهای پر فعالیت "زیارت آنلاین" است. اگر تعداد این شرکتهای دامنه گسترده فعالیتها و بازار وسیع آنها را مدنظر قرار بدهید تازه متوجه میشوید زیر نظر اولیای مملکت با چراغ خاموش چه تحول بزرگی در جریان است. این روند میتواند کل سیستم زندگی از آیین مذهبی، فرهنگ و آداب، کتب آموزشی در مدارس، قوانین بیمه های اجتماعی، طرح بودجه، روال اداره مملکت و بسیاری موارد دیگر را بطرز قابل توجهی تغییر دهد. مثلا هیچ متوجه تابلوهای جدید راهنمایی و رانندگی شده اید: طواف (مجازی) اماکن مقدسه از طریق تلفن در هنگام دور زدن اکیدا ممنوع!

تعداد این شرکتهای و خدمات آنها بطرز سرسام آوری در حال گسترش است. تکنیک فنی معمول در این بازار کاملا با کاربرد تکنیک سفینه های فضایی ناسا برابری میکند. این بازار تمام اماکن مقدس در هر کجای دنیا که باشد را دربر میگیرد و با سود کلان فعلی چشم انداز افزایش اشتغال در آن روشن ارزیابی میشود. ایده اصلی ساده است: مشتری فرضی باید بتواند بسرعت و براحتی به اماکن مقدسه مورد علاقه خود دسترسی پیدا کند! دوره سفرهای پر خرج و مرارت برای رساندن صدای خود به قدیسمین مورد نظر به پایان رسیده است. شرکتهای متعدد هستند که با کمال میل از طریق تلفن این آرزو را برآورده میکنند؛ شما زنگ میزنید و آنطرف خط از طریق ابزارهای تصویری - صوتی سوپر مدرن در محل (احتمالا) پخش میشود.

ریش و قیچی در دست شماست، در ازای هزینه بیشتر میتوانید از امکانات شرکت بهره جسته و زمان های مناسب با ترافیک کمتر را انتخاب کنید. شما میتوانید از طریق تصویر زنده، شخصا در روی صفحه تلفن در حرم حضور بیابید. سرویسهای آنلاین امکان میدهد که نیایش شما ضبط شده و در ساعات مختلف و هر چند بار که شما بخواهید؛ با دور سریع یا دور معمولی به گوش فریادرس شما برسد.

البته بنا به گزارشهای تایید نشده بمدت یکماه بلندگوها از کارافتاده و دعای ملت بهدر رفته است. در اینمورد تحقیقات ادامه دارد و از آنجا که شماره تلفن مشتریان ثبت شده است، و پول آن وصول گشته، صاحب حرم را به شنیدن فرمایشات مشتریان محترم وادار خواهند نمود. راستی این چه انصافی است که امام مربوطه (فقط به جرم قدوسیت) باید شب و روز به مزخرفات ملت گوش بدهند؟ چرا، چون جماعت معینی میخواهند پول کاسبی کنند؟ به این میگویند احترام؟ اگر راست میگویند چرا امامان زنده زحمت رسیدگی به راز و نیاز مشتریان آنها با یازده زبان مختلف را بعهده نمیگیرند؟!

البته یکی از شرکت های اینترنتی طرحی را به آزمایش درآورده است که مطالبات مشتریان (متوجه هستید که "زائران" کلمه گویایی نیست و بتدریج کلمات مناسب تر "مشتریان گهگاهی"، "مشترکان"، "مشترکان خانوادگی"، "بازنشستگان"، "کارت تخفیف بیوگان"، و غیره در حال رواج است) را جمعبندی کرده و کار مستمع را آسانتر نمایند. توجه شما را به جمعبندی یک روز نمونه از دعاها جلب میکنم:

پیدا کردن یک گونی پر از اسکناس دلار امریکایی: ۳۵٪ (حالا گیریم ایشان هر شب سرقت بانک فدرال امریکا

را هدایت میکنند، مساله اینست که چرا دلارها را باید در گونی چپاند؟ خرج ارسال گونی ها با کیست؟)

یافتن شغل: ۳۴٪ (ای بابا، این ملت مسلمان آدرس هر میخانه را پیدا میکنند ولی نوبت به اداره کار که میرسد باید یکی دستشان را بگیرد و ببرد!)

شفای بیماریهای قابل درمان در بیمه های اجتماعی: ۲۰٪ (اگر رویشان نمیشود از بیماریهای مقاربتی و نازایی به دکتر مراجعه کنند، گناه این قدیس چیست؟)

خانه خرابی همسایه: ۶٪

قبولی در کنکور: ۵٪ (این ملت از پنج سالگی آفازاده خود، دعای قبولی کنکور را شروع میکنند!)

متفرقه: نجات دریاچه رضاییه، بالا رفتن قیمت نفت، پیروزی حق بر باطل در مذاکرات وین، لوله کشی آب محله، پایداری نظام و ... ۱٪

با توجه به تراکم شدید مکالمات و برای راحتی زائران و میزبان، شرکتهای زیارت سرویسهای جدیدی را در دسترس قرار داده اند. در آخرین مورد آن زائران میتوانند از میان یک لیست آماده شده آلترناتیوهای خود را انتخاب کنند تا با صدای استاندارد قبلا ضبط شده، دعای مورد علاقه مونتاژ گردد.

اگر میخواهید پولدار شوید، دگمه عدد ۱ را فشار دهید

اگر میخواهید طلبکاران دچار آلزایمر گردد، دگمه عدد ۲ را فشار دهید

اگر میخواهید وزیر کار به چوپانی گمارده گردد، یکی از دگمه های ۳ تا ۸ را فشار دهید

اگر ...

هر چه هست این بازار تازه در آستانه شکوفایی است. زمانیکه مکالمات در اختیار شرکتهای تجاری قرار داده شود تا پس از هر مورد از دعا و التماس، یک فروشنده با لباس سفید جلوی درب خانه ظاهر شده و چاره دردتان (از تولیدات حلال چین) را در اختیارتان قرار دهد، این سیکل بسته خواهد شد. استخاره آنلاین در سایت اینترنتی مراجع تقلید در تمام شبانه روز از طریق یک برنامه کامپیوتری جاوا، کلید استارت این بازار گردید. صیغه آنلاین تولید بعدی بود که انتظار می رود با ارائه سرویس گرویدن (موقت) طرفین به اسلام با حضور مجازی یک مرجع معتبر آنها با تکلم به تمام زبانهای دنیا، به یک سوکسه بین المللی تبدیل شود. نماز مجازی بجای خود جهاد مجازی نیز در راه است که در آن شخص مورد نظر

ما میتواند بر علیه یک استکبار ملعون در طی یک بازی کامپیوتری بطور مجازی مجاهدت بخرج دهد. ایدا دست کم نگیرید، مگر نه اینست تمام جهادگران (حقیقی) در حال دعا برای صلح و همزیستی با، و نه دشمنی و نابودی امریکا شب و روز ندارند!

در مورد آینده این روند به سختی میتوان اظهار نظر کرد. همانطور که ذکرش رفت افسار این بازار را به گردنش آویزان کرده اند و با چراغ خاموش به میل خود جولان میدهد و در تلفیق سود و حماقت و کلاه برداری هیچ چیز جلودار آن نیست.

ایران در مسیر سی سال گذشته از طرف مقررات و قوانین مذهبی اسلامی تحت فشار بوده است. همزمان همان جامعه با آغوش باز به جولانگاه سرمایه و مدرن ترین ملزومات رشد و تعالی تکنیکی تبدیل شده است. با وجود همه اصطکاکها همزیستی و وفاداری پدیده اسلام و کاپیتالیسم بهم عمیق و عمیق تر شده است. راستی برای اینکه در ایران کلاهان پشم داشته باشد باید از کدام یک از این دو شروع کرد تا بعد در هر دو ریل به سیم آخر زد؟

اسفند ۱۳۹۳

آینده پا در هوای بیکاران

در سالها اخیر مطالعات روی جمعیت بیکار جامعه بطرز اعجاب آوری بالا رفته است. کارگران شاغل مثل گاو کار میکنند و شش دانگ حواس برای حفظ شغلشان از کنار همه چیز وپراژ میدهند و رد میشوند. الان امیدها متوجه ما بیکاران است. با بیکاران چه باید کرد؟ چگونه از این "ثروت ملی" میشود بهره برد؟

گوش وزیر کار کر. ایشان بر خلاف همه استراتژیستین های مدرن، پایشان را توی یک کفش کرده و معتقدند در ایران بیکار نداریم، بلکه دو سه میلیون "علاف" داریم. در میان این جمعیت چیزی که نیست "ثروت ملی" است. بعقیده ایشان بهترین راه استخدام همگی در وزارت اطلاعات- شغل قبلی ایشان - است. اما کسان دیگری که عقلشان کمتر از ایشان پارسنگ برمیدارد معتقدند راه حل تاریخی میانبر و صد در صد موثر در حل مساله بیکاری شروع یک جنگ است. در مورد کاربرد این راه حل در مملکت ما، حداقل امروز، تردید جدی وجود دارد. به چنڈ دلیل:

اولا، شروع جنگ مستلزم یکی مثل ناپلئون است. با این رهبران که دنبال "گفتگوی تمدنها" و "تعامل" هستند، و خواب جایزه صلح نوبل را میبینند بجایی نمیرسیم. باید یکی باشد که نه به آسمانها بلکه به نیروی بیکاران کشور ایمان داشته باشد، درست مثل ناپلئون.

ثانیا، تجربه و زمینه تاریخی یک شرط مهم است. در کل این تاریخ یک نادر شاه داشته ایم که او هم زورش به افغانستان رسید. گیریم همه شرایط جور باشد، حالا افغانستان چه دردی از ما را درمان میکند، مگر آنجا شغل هست که بشود بعنوان غنیمت بجنگی بین سربازان "بیکار" تقسیم کرد؟

ثالثا، هر کس از این هوسها به سرش زد، لطفا اول برود با امریکا چک کند، تا بعدا وسط راه با اوقات تلخی و محاصره اقتصادی و آشتی کنان یک ده دوازده سال وقت مردم گرفته نشود.

به این ترتیب سوال اصلی بجای خود باقیست، با بیکاران چه باید کرد؟ تعداد بیکاران مداوما افزایش پیدا میکند اما نباید زیاد نگران بود، اکنون یک حرکت بزرگ ملی برای حل مساله بیکاری در جریان است. "بیکاری" و بیکاران خود موضوع یک بیژینس پر درآمد شده است. کتابها و سایتها و کلاسها و خدمات مختلف (از جمله روش کاریابی، دعای کاریابی و ...) در این مورد سر به آسمان میزند. اگر شما هم ایده ای خلاقانه ای دارید زودتر آنرا ثبت کنید. خدا را چه دیدید شاید گرفت و بعنوان جایزه، به استخدام پیمانی وزارت کار نائل آمدید.

همسایه دیوار بدیوار معتقد است که از بیکاران بجای پله برقی و آسانسور استفاده شود. ایشان برای هل دادن ماشین قراضه خود و برای حمل کیسه های سنگین به طبقه بالا خانه، دائما رویش به ماست: شما که بیکار هستید لطفا یک دست دراز کنید...! ایشان در همکاری با کمیسیون کارگری مجلس در یک مقایسه ساده از مخارج نگهداری یک بیکار در مقابل یک اسب، به این نتیجه رسیده اند بسیار با صرفه تر است بیکاران را به گاری بست. به این ترتیب هم مشکل اشتغال کمتر میشود و بعلاوه آبروی دولت در نزد سازمانهای بین المللی حمایت از حیوانات مرمت پیدا خواهد نمود.

دسته دیگر از راه حلها از نوع کاملاً متفاوتی است. چند بار تا حال با این سوال روبرو شده اید: شما که بیکار توی خونه ول میچرخید هیچ وقت به شورش، طغیان یا فتح قصر زمستانی فکر کرده اید؟! یک نشریه تیترا صفحه اول زده بود اگر بیکاران جانشان به لبشان برسد، کار رژیم ساخته است! هر چی به بیکارهای دور و بر نگاه میکنم کسی جان برایش باقی نمانده که به لبش برسد. همین تبلیغات است خاک بر سر مملکت کرده است. بیکاران از ترس و قبل از اینکه جانشان به لبشان برسد و با رژیم دست به یقه شوند، برای محکم کاری بدو میروند و به هر کس و ناکسی که باشد، اصلاً به همه کاندیداها رای میدهند.

اما بیشترین و جدی ترین راه حلها روی خود فرد بیکار متمرکز هستند. اینها راه حلهایی هستند که بار اجتماعی و فلسفی شان برجسته است. تا حالا فکر میشد که برای خوشبختی باید شغل خوب داشت، پول درآورد، از شم بازار برخوردار بود، یا حداقل خوش شانس بود با یک بلیط بخت آزمایی به پول حساسی رسید. اما روشهای رایج امروزی تاکیدات دیگری دارند. بنا به این نسخه های تازه تر، برای خوشبختی مهمتر از همه اینست که نیروی نهفته درونی خود را کشف کرده و آنرا رها سازید. توصیه میشود هر فرد باید اعتماد بنفس خود را تقویت کند. باید هدف زندگی خود را روشن کند. برای کسب این خصوصیات تمرینات بسیار متنوع و جامعی در نظر گرفته شده است. نکته ظریف مساله در اینست که این تمرینات خود باندازه دو تا شغل وقت میگیرد و سگ دویی میطلبد. اینجاست که دلیل تمرکز روی بیکاران آفتابی میشود.

مطابق توصیه متخصصین جدید که با اطمینان بیشتر از کتاب مقدس اظهار نظر میکنند، شخص مربوطه تازه بعد از اتمام دوره بیمه بیکاری است که دروازه های خوشبختی و تعالی به رویش باز خواهد شد. در نظر اول زیاد هم بیربط بنظر نمیرسد. به خاطر بیاورید که همه پیغمبران قبل از عروج، کاملاً بیکار بوده اند. البته ما به هیچ وجه توصیه نمیکنیم دنبال شغل پیامبری بروید. چون ایرانی جماعت، با هم نمی سازند تا بخود بیایید انواع رادیکال و لیبرال و مکتبی و باقیمانده و نوسازی از مکتب شما سر بر میاورد که با یک دفتردار تمام وقت هم حساب و کتاب پیروان در دستتان باقی نمیماند. از مهمتر اینکه دور حق عضویت را خط بکشید. به این ترتیب هشت شما در گرو نه میماند اما پیروانتان به نان و آب میرسند. قوز بالای قوز اینست که کلی خرج روی دستتان میماند که پیروانتان را بزور به بهشت ببرید.

در این هیری ویری، ما هم از سر بیکاری، نشریه علیه بیکاری را در میاوریم تا شما از بیکاری حوصله تان سر نرود به این امید که بیکاران راه حل ساده تر اتحاد و طلب حق بیمه بیکاری را در پیش بگیرند.

اسفند ماه سال ۱۳۹۳

صیغه کار بجای قرارداد کار

بزرگترین مشکل مملکت ما اینترنت است. یادش بخیر زمانی که روزنامه‌ها منتشر میشد آن موقع حرف زدن خرج برمیداشت و به همین دلیل انتشار حرف مفت به این سادگی نبود. یک مثال گویا این سازمانهای حقوق بشری و قیل و قالی است که بر سر بی حقوقی کارگر در ایران براه انداخته‌اند. اگر این جماعت بجای انتشار اکاذیب محض، زبان فارسی یاد میگرفتند، تنها رئوس آذیهای طبقه کارگر به نقل از سایتهای وزین خبری در ایران برای هفتاد جدهشان کافی بود.

یکی نیست به اینها نشان بدهد که در ایران کارگران آزادند برای هر کارفرمایی که دلشان میخواهد کار کنند. در قانون رسماً پیش بینی شده است که کارگر بتواند با یک ورقه سفید و حتی چند کلمه شفاهی و سرپایی دست بکار بشود. مطابق لایحه جدید پیشنهادی وزارت کار بزودی "صیغه کار" جایگزین قرارداد کار خواهد شد. مطابق همین لایحه کارفرمایان در قدردانی از ایجاد فرصت های شغلی که به کارگران صیغه ای (منظور کارگران استخدامی است) اهدا میدارند، در عوض در صورت مرگ کارگر در سوانح محیط کار، در ارت بجامانده از کارگر مربوطه شریک خواهند بود.

قانون رسماً نگهداری کودکان خانواده های کارگری را بعهده کارفرمایان قرار داده است. کارفرمایان موظف شده اند محیط کارگاه و کارخانه را برای کودکان منطبق سازند. کودکان باید بتوانند با وسایل کار آزادانه بازی کنند و استعدادهای خود را شکوفا سازند. کارگران مطلقاً آزادند از این خدمات بهره بگیرند و جگرگوشه هایشان را بجای مدرسه و کلاسهای شلوغ، پای قصه های دلسوزانه کارفرماهای مومن و دنیا دیده برای آینده آماده کنند. چه بسا کارفرمایان که داوطلبانه و از سر خیرخواهی گاهها دستمزدی به این کودکان پرداخت مینمایند.

در زمینه تامین شغلی، قوانین همه موانع را برطرف ساخته که کارگران بتوانند مشاغل متعددی را تجربه کنند، و یا دست کم وقت کافی داشته باشند به صدها کارخانه سر بزنند و زیر اسم "جوای کار" کارفرماها را سین جین کنند. قانون کارفرماها را وادار میکند تا ماهها و سالها بعد از اتمام کار با کارگران گرگم به هوا بازی کنند (این بازی به زبان فارسی اصیل "دستمزدهای معوقه" نامیده میشود). در ایران بجای بیمه بیکاری که اسباب دردسر برای خود کارگران است، خدمات اجتماعی ویژه تحت عنوان بیمه اجباری عزیمت به بهشت در نظر گرفته شده است. تنها شرط برخورداری از این بیمه ها اینستکه کارگران به تحمیل حجاب بر زنان خانواده خود (با زور) و برای زنان جوان شهر (با متلک و در صورت تکرار از طریق پاشیدن اسید) همت بخرج بدهند. به کوری چشم دشمنان، با کاهش قیمت نفت و مشکلات تامین بودجه مملکت اسلامی بخشی از کارگران از طریق نمایندگان مستقیم خود از گرفتن دستمزدهای بالای خط فقر مطلقاً سرباز میزنند، تا شاید زودتر از گرسنگی بمیرند و روحانیت عزیز را از دست مرارت دعا برای جان محرومان جهان نجات دهند.

یکی باید گوش این نهادهای حقوق بشری و روزنامه نگارانشان را بگیرد و از آنها سراغ یک نمونه مثل ایران عزیز را بخواد. کدام کشور است که شخص رئیس جمهورش و وزیر کارش اینقدر دقیق و روشن بر سر آزادی تشکلهای مستقل کارگری و آزادی تجمع کارگران بطور خستگ ناپذیر اصرار کند؟ اگر این حمایتها بجای اینترنت روی کاغذ چاپ شده بود، تا بحال یکی دوتا جایزه نوبل را برای رئیس جمهور فراهم آورده بود. مگر چه چیز ایشان از دیگر سایر ربایندگان جایزه نوبل کمتر است؟ تازه در بدترین حالت اگر گیریم که وعده های دولت از نوع صد من یک غاز هم که باشد، انشاء الله (در ادبیات مقاوله های حقوقی میان دولت و کارگران بعنوان تضمین بکار برده میشود) بعد از پنجاه شصت سال به عمل نزدیک خواهد شد. تازه از همه اینها گذشته، یک مشکل جدی در راه ایجاد تشکلهای مستقل کارگری (نه ناشی از سیاستهای دولت بلکه) بدلیل وجود اختلاف نظرهای شدید و ناروشتی در میان رهبران کارگری است. اینها هستند که باید بطور مستقل از دولت، به نیروی خود بلاخره معلوم کنند باید از کدام سر، محلی یا سراسری، دست بکار شد.

کارگران زندانی از عرصه های دیگر حرف مفت در مورد دولت عزیز است که بدلائل اختلافات فرهنگی به دخل روزنامه های خارجی نمیرود. در این مورد اشاره کوتاهی به سخنان وزیر اطلاعات باید کافی باشد.

اولاً: این کارگران در پی بی توجهی به سلامت خود و وقت تلف کردن در خیابانها و بر اثر شکایت دکتر شخصی خودشان و نه در پی شکایت دادستان به زندان افتاده اند.

ثانیاً: این کارگران نه زندانی بلکه میهمان ویژه دولت هستند که فارغ از مشکل تامین نان بتوانند در زیر یک سقف برای کار فکری و مشورت با همدیگر از دست بازتری برخوردار گردند، نامه و پیام و مقاله منتشر نمایند. بهر حال کارگران میتوانند مطمئن باشند در زندان هر بلایی سرشان بیاید دست کم از گرسنگی نخواهند مرد.

ثالثاً: بنا به عمق آزادی بیان در ایران و برای تضمین بقای صدای مخالف (بر اساس دید ولتر که جانش را برای مخالفش میداد) دادستانهای استانی موظفند همواره تمام کارگران مشکوک به بیماری "آگاهی" را برای مراقبت از گزند حمله امریکا و اسرائیل در محلهای مطمئن تحت نظر داشته باشد.

رابعاً: نفس زندان در حقیقت و در نهایت اقدامی برای خود طبقه کارگر است، حفظ اشتغال برای زندان بان و آبدارچی و بازجو و مراجع تقلید نستوه مدافع حقوق کارگر سر جمع چیزی حدود ده بیست هزار فرصت شغلی، به سهم خود خدمت به نسل کارگری در ایران است.

از همه چیز به کنار اگر دولت ما نبود خود این سازمانهای حقوق بشر ضرورتی نمیداشت و دست اندرکارانشان الان از نان خوردن افتاده و بیکار میشدند.

فروردین ماه سال ۱۳۹۴

اندر وصف بورژوازی ما

حتی بعنوان یک کارگر و دشمن آگاه طبقاتی باید اقرار کرد که بورژوازی ایران یک موجود با مزه است. دویست سالی از عمرش میگذرد اما هنوز مثل طفل شیرین، فارغ البال زیر سن بلوغ بکساواد میکند. همیشه حکومت و قانون در خدمتش بوده اما هنوز توی صف "اپوزسیون های مقیم مرکز" سینه میزند. چند صد سالی است که طوفان ایدئولوژی ها دنیا را چند بار زیر و رو کرده است. اینها هنوز در سجده مستانه در کلیسا بین ایرانیت و اسلامیت، شیر یا خط میکنند. شاه آمد و شاه مرد. هنوز اسلام اینها شاهنشاهی است و شاهنشاهشان اسلامی است. صد البته دمکرات منش است. در دمکراسی خودش مخالف مجلس خبرکان نیست ولی برای حق تشکهای مستقل کارگری هزار تبصره در آستین دارد.

یک عده مشکوک ایرانی نما، که به صرف عینک شان خود را روشنفکر میخوانند، سپاشی میکنند که طبقه بورژوا در ایران در انکشاف تاریخی جامعه نقشی نداشته است. اینجا یک بار دیگر نقش کاملا آشکار طبقه بورژوا در ایران نادیده گرفته میشود. مگر ناپلئون به کجا رسید؟ ملت فرانسه خیلی متمدنتر از ملت ایران شده اند؟ همین الان تمام این کشورها صف کشیده اند التماس میکنند تولیدات آشغالشان را کارگران ایران زمین با تکنیک بالا مونتاژ کنند. این منتقدان کور هستند که نمی بینند دانشمندان فیزیک ایرانی از ماشین رختشویی دست دوم اروپایی ها سیستم سانتریفوژ ساخته است. اینهمه دعوا و مذاکره بر سر اینستکه آنها قیمت سانتریفوژ را برای ماشین ها کهنه شان مطالبه میکنند. اگر تا حالا در کتابهای تاریخ به اشتباه به خورد شما داده شده که بانک را روسها در ایران بنیاد گذاشتند، راه آهن را آلمانها، تلگراف را مستشاران فرانسوی. سری به سمپوزیوم های اقتصادی بزنید تا در صندلی ردیف اول با پدر فولاد ایران، پدرخوانده سیمان ایران، مادر شبکه ترانسپورت ایران، مبتکر شبکه اینترنت و سل فون ایران و یا بنیانگذار بانکداری در ایران آشنا بشوید.

مهمترین مشخصه بورژوازی ایران در اعتقاد راسخ به "کاردان" است، کار را باید به کاردان ها سپرد. مثلا عدم اعتراض اینها به زندان اوین و آنچه در آن میگذرد به همین دلیل است. مادام که تکنسین های مربوطه از ابزار ساخت وطن بهره میبرند، به دیوارها نقشه تمامیت ایران، البته باضافه جزایر تنب کوچک و بزرگ نصب باشد، مادام که وزیر اطلاعات خبره و کاردان و مسلط بزبان انگلیسی راس امور باشد، مشکلی نیست. مساله اصلی اقتصاد است. مثل هر بورژوازی دیگر میدانند که منطق اقتصاد هر کله خر احمقی را رام و عاقل می کند. برآستی باید از قلب بزرگ بورژواها آموخت. وقتی پای منافع اقتصادی "ایران" بمیان بیاید از خون کشته های خود گذشت میکنند، از فرط ایمان هر چه جلویشان بگذارند با فراغت خاطر میل مینمایند. در پیدا کردن دوست، مثل گربه ایرانی، خوش مشرب و گشاده نظرند. با کتاب مولانا، هم دمخور تندروترین جریانات اسلامی هستند و هم بعنوان نماینده تاریخ چند صد ساله ایران در همجنس گرایی، فخر فروشی میکنند. بورژوازی ما در تمامیت ارضی هرگز کوتاه نیامده است. زمان خود از فرط اشتیاق حمله هیتلر به ایران شورش را درآوردند، نسل جدیدشان در وجود بوش و بلیر به همان سیاق، قهرمانان رهایی ساختند. اقتصاد

مستقل و قدرتمند ملی هدف عالی بورژوازی ماست. در همین جهت دشمن اقتصادی اینها نه امریکا و محاصره اقتصادی است، نه چین است با اجناس قلابی و نه هند که میلیاردها دلار را بالا کشیده. دشمن اقتصادی اینها نه سپاه پاسداران و اسکله های غیر "قانونی" است و نه اختلاس و دزدی ها. دشمن اینها کارگر است، کارگر ایرانی.

شکر خدا، دوره مکتبی ها، اقتصاد اسلامی و صدور زورکی آن بقدری کوتاه بود که نوبت به این صف اقتصاد دانان و متخصصین امور مدیریت ماکرو صنعتی هم برسد. در غیر اینصورت صفحات اینهمه سایت و روزنامه ها و نشریات را با کدام لاطنالات مفت میشد پرکرد؟ در غیر اینصورت با کدام توجیه میشد فارغ التحصیلانی که در دانشگاه امام صادق و یا در حوزه علمیه شاهزاده عبدالعظیم شهر ری اقتصاد مارکس و کینز و اسمیت مطالعه کرده اند؛ را با اسم کارشناس بین المللی از کیسه بیت المال استخدام کرد؟ خیل این روشنفکران و مصلحین بورژوا بزرگ و بزرگتر میشود. اینها نسل "کاردان ها" در سکان های اصلی جامعه هستند. اهل عمل هستند. بجای مساجد و مراسم نماز جمعه در سالنهای مجال گرد هم میایند. شایان توجه است که نیازی به ابراز وفاداری از طریق صلوات ندارند. اینها خود حکومتند. دلسوزتر از هر دایه و مادری دستشان را باز گذاشته اند تا فکری به حال کشتی شکسته اقتصاد جامعه کنند. دارند وظیفه قلبی خود را بجا میآورند.

دولت محترم همه کارهای اساسی را به سرانجام رسانده است. دندانهای کارگر را کشیده است، زندگیش را به زیر صفر عقب رانده است، حالا طبقه کارگر کت بسته بدست کاردانهای بورژوا سپرده شده است. باور کنید فقط بورژوا ناسیونالیست ایرانی - اسلامی است که میتواند خونسرد از کنار تباهی و بی حقوقی کارگر بگذرد. در مقابل خواست یک افزایش دستمزد فکسنی کارگر نهچ نهچ کنان در مورد تورم و نوسانات اقتصادی منبر میروند. به روی خودشان نمیآورند بیست سال است کارخانه ها را مجانا تحویل میگیرند، میلیاردها دلار تخفیف های ارزی را بالا کشیده اند، همه دک و پز آنها از راه بازی با تورم و ارز و دلالی روی هم چیده شده است. ایران ارض موعود بورژواها است، تنها جایی که از مالیات بر سرمایه خبری نیست. حضرات شوخی میکنند وقتی خطاب به کارگر از احساس مسئولیت در مقابل اقتصاد وطن سخن میرانند. دم زدن از فرهنگ کار برای کارگران ایران اوج گستاخی است. سی سال یک بازار داخلی را در اختیار داشته اند. بیست میلیون کارگر را کت بسته به آستانشان برده اند. انواع حمایتهای دولتی را به قیمت سیه روزی کارگر به گلوی آنها ریخته اند، صدها زندان و هزاران زندانبان در خدمت اینها کارگر نفس کش را از سر راه برداشته است، قانون جنگل را به جای قانون کار برایشان حاکم کرده اند، دیدنی است که چگونه دو قورت و نیم حضرات باقی است.

کارگر ایرانی بحق یادگرفته است که نباید این جماعت را جدی بگیرد. دانش و قابلیت های اینها کرایه ای است. با اولین اعتصاب کارگری قهر میکنند زیر شنل ژنرالها ناخن میجوند و با سکوت معنی دار منتظر نوبت بعدی خود مینشینند.

فروردین ماه سال ۱۳۹۴

دعای بیمه بیکاری

دعای من چرا مستجاب نمیشود؟ این سوالی است که تقریباً بلااستثنا در همه سایتهای اینترنتی دیده میشود. ظاهراً ایران با بحران دعا روبرو است. دعاهای بلا تکلیفی که وسط زمین و آسمان ول معطل است. شروع رابطه با امریکا تراکم این سوالات را کم نکرده است. ظاهراً بجز زیبا کلام و نگهدار کس دیگری مشغول این دعا نبوده که مستجاب شده باشد.

ملت که بیکار نیستند، به احتمال زیاد هستند، اما بهر حال حتماً دردی دارند که دست بدعا میشوند و بعدش هم با سر آمدن صبر ایوب، نتیجه میخواهند. باید توجه کنید مساله ربطی به بیکاری مردم ندارد. تنبلی برای رسیدن به اهداف بزرگ به ایرانی جماعت نمی چسبد. فقط نگاه کنید چند میلیون نفر به دانشگاه میروند که بعدش لیسانسه بیکار باشند! مساله اینست که دعا از ستونهای دین (همه ادیان) است. دعا یک نسخه سنجیده را پشت سر خود دارد. سر راست و شدنی است. از همان قدیمها اجداد ما با این وعده مسلمان شده اند که خدا بخشاینده است. اصلاً خود خدا از بندگانش میخواهد دعا کنند. از او چیزی را طلب کنند تا مبادا بزرگی و بخشندگی او بفراموشی سپرده شود.

در عین حال اجابت دعا مستلزم این است که شما به خدا در ظاهر و باطن اعتقاد داشته باشید و هر غلطی کردید، اما به قدر قدرتی او شک نکنید. شرط بعدی دعا در انجام فرایض دینی از جمله نماز است. و بلاخره مهمتر از هر چیز دیگر پرداخت خمس و ذکات اسلامی است. دعا خوب است. تنها مشکل کوچک دعا در اجابت آن است. در واقع هیچ ضابطه ای در کار نیست و هیچ کس باسخگوی تقاضاهای رد شده نیست. مشکل بزرگتر دعا در اینست که در صورت عدم اجابت دعا، آنوقت خود شما باید زیر ذره بین قرار بگیرید. حتماً عیبی در وجود خود شماس که پروردگار بخشنده و بنده نواز رو ترش کرده است. چیزی شبیه بیمه بیکاری!

بیمه بیکاری قانون است و قانونی که همه را شامل میشود. تنها شرط طبیعی عضویت در صندوق اینست که شما، فرد متقاضی کار کنید و صد البته هزینه ماهانه را پرداخت نمایید. از اینجا بعد، زمانی که بیکار شده و به دعاهای خود نیاز دارید گرفتنش وامصیبتا از آب در میاید. خیلی ها را شامل نمیشود. بدون هیچ دلیل روشن دولت میتواند بیمه را قطع کند. بدتر از همه اینست که درست مثل مورد دعا، اگر بیکار هستید و بیمه بیکاری به شما تعلق نگرفته است، بدون تردید اشکالی در وجود خود شما لانه کرده است. این خود سر فصل دیگری است.

کارگری که بیمه بیکاری نداشته باشد از نظر اقتصادی چیز زیادی ضرر نمی کند. مساله مهمتر جنبه حیثیتی - ملی - فرهنگی و صد البته اسلامی آن است. تصورش را بکنید در پس خشتکهای بسیار که علما، نمایندگان مجلس، متخصصین اقتصادی دریده اند، کسی درد سر پر کردن یک برشور ناقابل را بخود ندهد! مملکت حساب و کتاب دارد. باید معلوم شود اگر نه از بیمه بیکاری، پس از کجا زندگی خود را تامین میکنید. لیست مشکوکیتها بسیار است. دریافت پول از بیگانگان جهت ایجاد تشکلهای فاسد کارگری یکی از آنهاست. مشکل برای دولت نه بیگانگان است، نه تشکل کارگری و نه فساد. مساله مهم نقش دریافتی های کارگری در تورم مصنوعی کشور است.

به همین دلیل بحثهایی در میان است که بجای دردرس بیمه بیکاری، باید به دعا، دعای بیمه بیکاری پناه برد. هم ارزانتر است و هم اینکه کار را از خدا بطلبیم حتماً بهتر است تا از وزارت کار! سوال اینست که چگونه دعا کنیم که شانس اجابتش

بالا تر باشد؟

در جواب سوال و سرگردانی و دماغ سوختگی مومنین محترم، سایتهای اینترنتی مملو از راهنمایی مراجع و دست اندرکاران قابل اعتماد در یافتن یک راه میانبر برای اجابت دعاهایتان است. این راهنماییها مجانی است ولی از نتایج عملی آن بر روی دعای ایرانیان مسلمان اطلاع دقیقی در دست نیست. آنهم بخاطر جنس ناجور ایرانی هاست که نسخه موفق را برای خود مخفی نگه میدارند تا بعدا با فروش آن کاسبی راه بیاندازند.

قبل از هر چیز باید بخاطر داشته باشید که درست است خدا بخشنده است و بر همه چیز ناظر است. اما با افزایش جمعیت و درسرهایی که مردم برای خود درست میکنند، و با بچه های نَنَر، و بیماریهای ناشی از مصرف کوکا کولا حجم دعاها بالا رفته و شرایط دیگری برقرار است. تنبلی مردم که بجای تظاهرات و مبارزه دست بدامن خدا و دعا شده اند مزید بر علت است، البته رسیدگی به دعای محو امریکا یا اسرائیل از نقشه روی زمین وقت بیشتری میبرد! تازه وسط راه پشیمانی و دعای موفقیت مذاکره کار را آسانتر نمیسازد. اینهمه دعا برای طول عمر وزیر کار هم که قوز بالای قوز است.

اولین فاکتور در اجابت دعا، زمان مناسب است. بدون ذکر دلیل مشخص گفته میشود صبح اول وقت همزمان با طلوع آفتاب ترجیحا در روی یک تپه یا بلندی بهترین انتخاب است. پس به این ترتیب همه امید کارگران روزکار بر باد است. ساکنین نقاط بدون کوه و تپه بیخود وقت تلف نکنند. مساله بعدی اینستکه دعا باید فردی صورت بگیرد. دعای دست جمعی بدلیل هممه و مشکل قابل فهم بودن تقاضا، بی نتیجه است. به همین دلیل دعا کردن در حمام عمومی، در دیسکو، و در متروها وقت تلف کردن است. بعلاوه در مورد ایرانیها همه دعاها دست جمعی در تظاهراتهای امت و نماز جمعه ها باطل است. چرا که اولاً ایرانی جماعت ظاهر و باطنش معمولاً یکی نیست، روی زبان یک چیز میگوید، همان موقع قلباً یک چیز دیگر میخواهد. زبان فارسی هم که ماشالله کلی طعنه و کنایه دارد و تازه به عربی هم ترجمه میشود! به همین دلیل در هنگام دادن صدقه به گدا که برایتان دعا کند، مراقبت های لازم را بعمل آورید.

مساله بعدی صدای دعا است. بسیاری از مراجع معتقدند صدای خوب در اجابت دعا موثر است. البته صدا نباید آنقدر خوب باشد که خداوند از لذت شنیدن صدا آگاهانه اجابت دعا را به تعویق بیاندازد.

وزارت کار از ابتکار دعای بیکاری استقبال کرده و با در نظر گرفتن استانداردهای بالا تسهیلات لازم را به صورت حمام های مناسب برای آوازه های تک نفره در مناطق اطراف شهر و با وسایل نقلیه صبح گاهی را در اختیار ایرانیان بیکار، ولی کماکان محترم قرار خواهد. این مراکز، همزمان هم برای دعای کاریابی و هم دعای بیمه بیکاری میتواند مورد استفاده قرار بگیرد. این مراکز یک روز در میان زنانه و مردانه خواهد بود. برای محکم کاری، زنان کارگر بالای ده سال باید شوهر (ترجیحا خوش صدا) و با اجازه ایشان (در صورت شوهران با صدای نکره) را با خود داشته باشند.

خاصیت دعای بیمه بیکاری در اینستکه با واقعیت طفره های دولت سازگار است و هم اینکه ساده تر است. همه چیز به این بستگی دارد که شخص جوینده نفسش بالا بیاید، سر حال باشد و در موقع لازم یک نفره و نه در صف تظاهرات، با صدای دلنواز از وزیر کار طلب مرحمت کند. اگر وزیر کار پنبه درگوش گذاشته باشد یا در حال چرت زدن باشد ...

ظاهراً کار دعا به این سادگی نیست که جنابعالی فقط بخاطر اینکه اشرف مخلوقات تشریف دارید وقت و بیوقت و یار کنید و برای خود و هموعانتان دعای خیر نمایید. ایا بهتر نیست دست بکار اتحاد صفوف خود شویم و دعا کردن را به وزیر کار بسپاریم؟

فروردین ماه سال ۱۳۹۴

عناصه ها در كسادى

تركيب دو كلمه "آخوند" و "بيكار" خود بخود هر كس را به قفللك مياندازد. درج خبر مربوط به بيكارى گسترده در ميان آخوندها، خوش ذوقى را در ميان خوانندگان رسانه هاى جمعى به حد اعلا رساند. در يك چشم بهم زدن هزاران يادداشت تفریحى منتشر شد، خلاصه يك سيزده بدر مجازى سر برآورد. بعنوان يك نشریه دفاع از حقوق بيكاران، حتى اگر اين بيكار يك آخوند باشد، بجای شيطنت، تر جيح ميدهيم به سوالات مهم درباره زمينه ها، دلایل و برون رفت از مشكل، معطوف شويم. بخصوص اينكه اين بيكارى يك روند است و بنظر ميرسد تا اطلاع ثانوى و تا ظهور يك امام ديگر ادامه خواهد يافت.

بيكارى آخوند را چگونه بايد ترجمه كرد؟ يك دليل ساده آن ميتواند توليد مازاد بر نياز آخوند باشد. به اين ترتيب با روند جمعيت و كمبود زاد و ولد، بايد بلافاصله به توليد انبوه از اين موجودات پايان داده شود. از قبل هم معلوم بود كه توزيع زوركى آخوندها به مدارس و كارخانه و اداره جات ظرفيت محدودى دارد. تازه حتى اگر قرار باشد در ادامه موفقيت آميز اقتصاد مقاومتى "هر ايرانى يك آخوند داشته باشد" باز هم لازم است كه سطح توليد آخوند بصورت كارشناسانه و نه بصورت هردنبيل، با نيازهاى بازار تنظيم گردد.

دليل ديگر اين معضل ميتواند در مشترى و بازاریابى باشد. آخوند نميتواند از قوانين بازار مستثنى گردد. با حجم عظيم توليدات راديو و تلویزیونى و به يمن انواع قوانين اسلامى و انواع گشت ها (و در صورت لزوم دخالت واحدهاى اسيدپاش) جای تردیدى بر اسلامى بودن جامعه نيست. اما مشكل آخوند بجای خود باقىست. بايد مطلوبيت اين کالا را افزايش داد. بنا به يك راه كلاسيك بازاریابى براى محصولات بنجل، ميتوان آخوندها را در زندگى روزمره مردم ادغام كرد. مثلاً همراهى يك آخوند و حمل بسته ها توسط ايشان در هنگام خريد هفتگى خانواده ها، فرصت خوبى براى هم صحبتى آخوند مربوطه و تلاش براى جلب سمپاتى شهروندان ميتواند باشد. بكارگيرى دانش استخاره آخوندها در قمارخانه ها مثال ديگر است، در مقابل عواقب وخيم بيكارى هيچ ايرادى ندارد آخوند مربوطه عجالتاً از مقولات نهى از منكر، چگونگى خمس و زكات بگذرد. تذكر لازم است كه جر زدن در قمارخانه از جمله براى آخوند (حتى بيكار و عزب) ممنوع است.

یک راه مهم و اساسی بازاریابی برای آخوندها استفاده از کودکان است. استفاده از عکس یک آخوند بر روی شیشه کوکاکولا البته مناسب است ولی ابداع کافی نیست. آخوندها بناحق و بدون هیچ دلیلی با مسایل بسیار جدی و ترسناک تداوی میشوند. آینده روشن برای این حرفه در گرو چهره شاداب و خاطره انگیز همگام با شادابی و دنیای خیالبافی کودکان است. آیا واقعا نشدنی است که در رقابت با والت دیسنی شخصیت خرس Puh را با ورژن یک آخوند تولید کرد؟ حاجی فیروز، با صورت سیاه و دایره زنگی، فکرش را هم نمیشود کرد. با شباهت کامل البسه (و قطر معمول در شکم و باسن) آیا "نمیتوان آخوند نوئل شئل قرمزی" داشت؟ آخوند عمامه قیفی یا مشابه آن هم میتواند قابل فکر باشد.

به ما زیاد ربطی ندارد، صاحب نظران دلسوز اسلامی کم نیستند که معتقدند اگر آخوند میخواید پدیده ماندنی باشد باید رنگ ایرانی خودش را زیاد کند. حضرت عباسی آیا در تمام طول ۲۵۰۰ سال تاریخ یک نیمچه امیر و سرداری پیدا نمیشود مظلومانه نفله شده باشد؟ آیا واقعا سرنوشت سهراب را نمیشود جگرسوزش کرد و دو تا اشک ملت را برایش درآورد؟ اینهمه سفرنامه و مثنوی و شعر و نثر، آیا واقعا دو کلمه حرف حکیمانه کشکی تویش پیدا نمیشود با آن مردم را به صبوری حواله داد؟ از نظر فرهنگی و تاریخی و فلسفی هر خاکی بر سرشان می ریزند و دنبال هر کس و ناکسی میافتند، اما از نظر اقتصادی راه در رو نیست. بالاخره ریش آخوندها لای درب مقتضیات کسب و کار بازار ایران گیر کرده است.

مساله مهم در بیکار بودن آخوندها است. آخوند بیکار، حتی اگر یک نفر باشد، به چه معناست؟ آیا مردم ایران، موضوع کار آخوند مزبور، همه به راه راست هدایت شده اند؟ همه باندازه کافی نماز و روزه و سینه زنی را به جا آورده اند؟ یا شاید بر عکس، به رستگاری این ملت امیدی نمانده است. در این صورت با توجه به تخصص اصلی این قشر، میتوان از آنها بجای چراغهای راهنمایی در چهار راهها بهره برد تا شاید اتوموبیلها به راه راست هدایت شوند و ترافیک شهرهای بزرگ رستگار گردد.

به این لیست میشود همچنان اضافه کرد. بنظر میرسد چشم انداز این حرفه زیاد هم بد نباشد. با کمی چکش کاری در استیل لباس میتوان از سوابق و تحصیلات آخوندی در بسیاری عرصه ها بهره برد. مثلا با یک کت و شلوار و یک کراوات و یادگیری چند کلمه انگلیسی میتوان وزیر دارایی شد. میتوان نامزد بسیار مناسبی در علوم اجتماعی از آب درآمد. مدیریت صنایع را بعهده گرفت. چند خروار "آخوند" کراواتی در صحنه سیاسی ایران و جهان، داشته و داریم که هنر مشترکشان در سر دواندن مردم زحمتکش به یک فردای پوچ و ریاکارانه است. قدر همه این "آخوند ها" را سرمایه دار آن جامعه خوب میشناسد. یک خروار از این آخوندها با عینک آفتابی در تحریریه روزنامه ها در توجیه دنیای نابرابر مزخرف مینویسند و همان داستان امامان را باز نویسی کرده و به خورد افکار عمومی میدهند.

اما آیا واقعا بحث بر سر آخوند بیکار در ایران موضوعیت دارد؟ اینجا کور خوانده اید. دلتان برای آخوند بیکار در ایران نسوزد. این جماعت نه بیکار میمانند، نه خفت بیکاری مثل کارگر را از سر میگذرانند و نه از نان و نوا میافتند. خیلی ساده با حفظ مواضع سوراخ دعا را عوض میکنند. عبای سفید به تن کرده و یکشنبه دمکرات میشوند. بدون هیچ مقدمه بسته به مزاج، جمهوری خواه و اصلاح طب میشوند. راضی به زحمت زیادی نیست، کافی است از ملاحظات جزیی که در باب بند ج در پیش درآمد توافقتنامه هسته ایی بواسیرشان عود کند. اگر مایل باشند میتوانند ولتر اسلامی شوند. اگر خواهان افزایش برابری اسلامی حقوق زن باندازه یک دهم درصد و در یک شیب ۱۸ ساله باشند دیگر محشر است. اگر ترکیبی از ایران و اسلام را با زنجفیل خوب قرقره نمایند، شانس جایزه نوبل هم موجود است.

آخوندها اولین و تنها اسلامیونی نیستند که فضای سیاسی ایران را گلاب باران نموده اند. مساله مهم در این وسط حق

الزحمه و جیره اینهاست. اینرا دولت عزیز همیشه از خزانه و در حقیقت از جیب مردم با سخاوتمندی زیاد پرداخته است. ابا جای نگرانی نیست. وظیفه جمیع آخوندها در اینستکه زندگی فعلی مردم را تباه و آینده بهتر را از آنها بدزدند. در جامعه ایران بعضی چیزها مثل آفتابه مسی، حتی در دل مدرنترین شرایط زندگی، کنار گذاشته نمیشود، برایش مورد استفاده پیدا میکنند!

فروردین ماه سال ۱۳۹۴

مجلس در تونس

خدا را خوش نماید. حالا هر خرده حسابی در میان باشد، هر چقدر هم مجالس ترحیم والده محترمه این و آن، وقت سر خاراندن برای سران مملکت نگذاشته باشد، بلاخره یکی باید به داد این زبان بسته ها برسد. استخوان فکت شیت در گلوی نمایندگان مجلس گیر کرده است. ظاهرا قصدی در کار است. فکت شیت مذاکرات لوزان بدست پارلمان همه کشورهای ینگه دنیا رسیده ولی کماکان از مجلس ایران مخفی نگه داری میشود. این یک خیطی رسمی است. هر چی به زبان فارسی منتشر میشود، نیم ساعت بعد باطل از آب درمیاید. آن چند نفری از نمایندگان هم که سواد انگلیسی شان قد میدهد، فقط باید حرص بخورند. این جماعت که به همه چیز رای داده اند و رای میدهند؛ چرا برای قرارداد لوزان رای شان خریدار ندارد؟! آیا واقعا توطئه ای بر علیه مجلس در کار نیست؟ هفتاد درصد نفوس این کشور بیکار هستند، کاری هم نیست دنبالش بگردند، چه میکنند اگر غم نمایندگان مجلس را مورد توجه قرار نمیدهند؟

گذاشتن چوب لای چرخ مجلس اصلا تازگی ندارد. دو سوم وقت مجلس صرف تصویب (به بیان بهتر صرف رونویسی) قوانین مد نظر شورای نگهبان و مجلس خبرگان میشود. بلاخره کی قرار است تو این مملکت یک نفر با دست خط خوب برای شورای نگهبان پیدا بشود؟ یک سوم بقیه هم صرف قوانینی میگردد که از قبل معلوم است برای اجرا بودجه خواهد داشت. به این ترتیب نمایندگان مجلس را از کارهای مهمی که در آن خبره هستند وا میدارند. تعیین و نظارت بر بودجه و امورات سپاه پاسداران، نظارت بر حقوق سیاسی مردم، تامین زندگی کارگران، نظارت بر اجرای دموکراسی در اقصی نقاط جهان از آن جمله است. اصلا چرا باید این نمایندگان برای نظام و مردمی که قدر فرزانتگی و شجاعت آنها را نمیداند، خدمتگزاری کنند؟ حیف از آنها دلواپسی هایی که بدل راه داده اند!

یک عمر، چندین دوره پیاپی نمایندگان مجلس در صف اول مبارزه با استکبار جهانی به شرق و غرب نه گفته اند، تکبیر و صلوات سر داده اند، برای هموار سازی سود دهی سرمایه نان هر چی کارگر و کارگر زاده را بریده اند، حالا که در پیچ آخر این زحمات به نتیجه رسیده؛ نوبت ویزاهای امریکایی که رسید، مجلس و نمایندگانش را قال میگذارند؟ مگر قرار نیست فردا هیئتهای پارلمانی بر سر دوستی تاریخی دو ملت ملاقات اسلامی کنند؟

حیف نیست که بجای آنها هم حرص که نمایندگان برای تشکل صنفی مستقل کارگران ساختمانی خوردند فکر یک سندیکای مستقل برای خود نبوده اند. از جانب نشریه علیه بیکاری به نمایندگان توصیه میشود برای دفاع از حقوق شرعی و قانونی خود در مقابل ساختمان مجلس اجتماع آرام شجاعانه برگزار نمایند و از آقای محبوب بخواهند تا اطلاع ثانوی آنها را دنبال نخودسیاه بفرستد.

اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۴

اجاق روشن الاغها در ایران

حق با رئیس جمهور بود. رئیس جمهور پیشین نیز حق داشت. فکر کنید که چقدر ما ملت عجولی هستیم و گوشمان به مسئولان بدهکار نیست. صبر برای به نتیجه رسیدن سیاستهای اقتصادی در فرهنگ ما نیست. در طول هفته در ادامه سیاستها دو دولت در زمینه حذف یارانه ها و آزاد کردن قیمت بنزین و نفت، بلاخره آثار مثبت آن بر اقتصاد مملکت هویدا گشت:

بنا به خبر منتشر شده در سایت مرصاد پس از اعلام خبر آزادسازی سهمیه بنزین، بازار خرید و فروش الاغ به شکل پلکانی در حال افزایش است. بطور مثال در برخی روستاهای کرمانشاه قیمت هر الاغ به دو یا حتی چند برابر رسیده است.

همه خبرگزاریها و مفسرین اقتصادی در ذکاوت دولت در اجرای ضربتی و بدون مقدمه این سیاست در حیرت مانده اند. بعضی از دلایان بورس با لقب " الاغ " بدلیل عدم توانایی در پیش بینی این حرکت اخراج شده اند. واکنشهای بین المللی و مهمتر از آن واکنش های داخلی بصورت متناقضی در نوسان گزارش میشود. در این میان اما نارضایتی در میان بیکاران بوضوح قابل مشهود است. بقول یکی از بیکاران "تا بحران بود چوبش را ما خوردیم، ورق که میخواد برگردد قرعه به اسم الاغها میافتد. حیف آنهمه دعا و نذری!" این گلایه بیکاران کاملا نابجاست. از طریق این نشریه صدها بار تاکید کردیم که صبر راه درستی نیست. باید اعتراض کرد. گفته بودیم اگر ورق برگردد، هر الاغی در جامعه میتواند برنده باشد، بجز کارگران. اینهم یک تجربه دیگر از لزوم مبارزه و تشکل برای کارگران و بیکاران؛ که لابد مثل معمول به در کوزه سپرده خواهد شد.

طبعاً از الاغها انتظار زیادی نمیرود که از دلایل تغییر ناگهانی در موقعیت خود، از ارج و قرب و بخت از راه رسیده سر در بیاورند. اما اقتصاد دانان طبعاً سرشار از فهم، معتقدند که این نه فقط سرآغاز رونق اقتصادی بلکه دروازه ای بسمت خود کفایی نیز هست. بخصوص که از فرط فراوانی الاغ وطنی، لزومی به وارد کردن این یکی از چین در میان نیست.

بعید نیست که شما همه ماجرا را به شوخی بگیرید، در اینصورت بیابید تصور کنید با در اختیار داشتن ده یا بیست الاغ در فاصله یک شبانه روز چقدر سود به جیب زده بودید؟ تصور کنید قضیه قیمت بنزین پای الاغ را بطور جدی در بازار حمل و نقل شهری باز کند. آنوقت سیلابی از شرکتهای پیمانی در عرصه ثبت قانونی الاغها، تامین خوراک، مقررات راهنمایی رانندگی تا احداث پارکینگ، تنظیم روابط مربوط به جنس نر و ماده و غیره سبز خواهند شد. در یک چرخش قلم هزاران دانشجویی که بنظر میرسید در رشته دامپزشکی عمر خود را به هدر داده اند، در بورس اشتغال قرار میگرفتند، صنایع پوشاک برای تولید نیازهای جدید مثلاً همخوانی لباس سواره با رنگ مرکب و و . بلاخره بعید نیست شما هم ب فکر رفته باشید که مبدا اقتصاد مال خر باشد!

هر چه که باشد برای کارگران بیکار این یکی نیز فرجی نخواهد بود. درد سر اداره کار بجای خود ، همین را کم داشتیم که در دل بیکاری و نداری و بی مسکنی یک الاغ هم به ریش خود بست. نه، نه، نه! فکرش را هم نکنید در هیچ کجای تاریخ مبارزه طبقاتی کارگری سهم علف و علوف الاغ شخص بیکار در هزینه بیمه بیکاری منظور نشده است.

خرداد ماه سال ۱۳۹۴

امام زاده بیکار، بیکاران امامزاده

کشف یک امامزاده سیار به موضوع جنجالی رسانه ای تبدیل گردید. تازه استعداد "کشف خرافه" ملت در اینترنت گل کرده بود که خبرگزاری فارس روشن نمود ماجرا یک سوء تفاهم بوده است. از قرار معلوم ضریحی برای امامزاده ای ساخته شده و در حال حمل به سمت مقصد توسط یک کامیون مورد توجه قرار گرفته است. خوشبختانه آبروی دولت و امت از لکه "خرافات" پاک شد!

نه خیر! این ظاهر قضیه است. انگار دارند بچه گول میزنند. انگار با دسته کورها طرف هستند. انگار امامزاده ها را میتوانند با عملیات "یا خرافاتا" از صحنه بدر ببرند! همکاران ما در نشریه، هر چقدر هم که سرمان به امر علیه بیکاری گرم باشد، خوشبختانه هنوز هفت هشت ساعات مفید برای سرخاراندن در اختیار داریم که در میان اخبار حقایق را تعقیب کنیم. از آنجاییکه مثل همه بیکاران در ایران چیزی نداریم که از دست بدهیم و بخاطرش بترسیم، نه بیمه بیکاری هست، نه وعده شغل در میان است، نه حرمت اجتماعی در کار است، نه کسی قرض بهمان میده؛ و تا بحال دفتر تشکل هم نداریم که بیایند خشتکمان را دربیابند؛ مشکلی نیست که حقیقت این ماجرا را بجای برسانیم.

خیلی خلاصه، اصل ماجرا یک عملیات دقیقاً برنامه ریزی شده مشترک از جانب وزارت کار و اداره اوقاف است. از یک طرف طی این عملیات زمینه های عملی برای شروع بکار امام زاده های سیار و از طرف دیگر روش جدیدی وزارت کار در شناسایی مشمولین غیر صالح بیمه بیکاری مورد آزمایش قرار گرفته است. برخلاف ادعای رسانه ها عملیات مربوطه کاملاً موفقیت آمیز بوده است. از ما بپذیرید که بزودی در دل برنامه های اقتصادی رشد غیر تئوری دولت، صنعت "امامزاده سیار" رونق خواهد گرفت که تبعات قابل توجهی برای بیکاران به همراه دارد.

قبل از هر چیز این قبل و قال بر سر "خرافات" برای چه بود؟ دشواری فهم این چیست که حتی با وجود خالی بودن ضریح پشت کامیون هیچ ایراد شرعی، عرفی و قانونی در امامزاده منقول وجود ندارد. مگر در سایر امامزاده ها جز یک سنگ چیز دیگری هست؟ چند هزار امامزاده را میشود نشان داد که جا و مکان و اسم و سابقه و همه چیز آن دیمی است؟ مگر قرار است در امامزاده چه چیزی وجود داشته باشد؟ شکم سیر از گرسنه خبر ندارد. این چُسی آمدن طبقات بالا آیا واقعا لازم بود؟ اگر کسی از سر نداری بجای زیارت تفرج آمیز فلان امامزاده در نوک کوه قاف؛ همان کار را با ضریح جلو در خانه انجام بدهد، فرهنگ ضد خرافه حضرات بدرد میاید؟ به این مساله باید بیشتر پرداخت ولی هنوز باید تکلیف خود را با یک گره گاه تاریخی روشن کرد.

گفته میشود ایران یک سرزمین امامزاده خیز است. به این باید باور کرد. بقول اداره اوقاف سالانه چند هزار امامزاده دیگر "کشف" میشود. لابد حقیقتی پشت ماجرا هست. مردم که بیکار نیستند در کوه و بیابان زیر سنگها دنبال امامزاده سرگردان دور خودشان بچرخند. گفته میشود مردم ایران در تاریخ بعنوان امامزاده نواز شناخته میشوند. این دیگر یک جعل مطلق است. آمار رسمی حکایت از ده هزار امامزاده "شناسنامه دار" میکند در حالیکه مطابق آمار غیر رسمی بیشتر از صد هزار امامزاده منتظر دریافت شناسنامه هستند. تاریخ دقیقتر گویای اینستکه فقط تعداد انگشت شماری از

این امامزاده ها حقیقی هستند که به دلیل ظلم حاکمان وقت (چیزی شبیه پناهندگی سیاسی) به سمت ایران کوچ کرده اند که جملگی از گرسنگی و یا حمله حاکمان محلی ایرانی جان از کف داده اند. میهمان نوازی در تاریخ مدرن نسبت به سرمایه داران آمریکایی و غربی جای انکار ندارد اما میهمان نوازی ایرانیان نسبت به امامان (صد البته بجز عزاداری پس از مرگ آنها و یک دکان پر در آمد) یک جعل بیشتر نیست.

در مورد بقیه امامزاده های شناسنامه دار، تاریخ نویسان سر نخهایی در دست دارند که آنها به امید واهی تبلیغات وزیر کار وقت راهی ایران شده اند. امامزاده ها بعد از کلاهی که با قراردادهای سفید سرشان رفت از خیر دستمزد معوقه خود گذشته و در کوهها و مناطق صعب العبور خود را پنهان ساخته اند. مهارت و تسلط وزارت کار فعلی در برخورد با کارگران افغانی ریشه در تجارب تاریخی مربوط به امامزاده ها دارد.

کشمکش فعلی بر سر هشتاد هزار امامزاده بدون شناسنامه است. اینها را میتوان مانند کارگران ایرانی در استرالیا یا ژاپن دسته بندی کرد، پا در هوا، هم در چاله هم در چاه. "امامزاده سیار" راه حلی است که زعمای قوم برای این دسته سر هم کرده اند. به همین دلیل سنگی در ضریح مربوطه در کار نیست. حدس بقیه ماجرا نباید زیاد دشوار باشد. مطابق نقشه دقیق طراحی شده ابتدا با بررسی استقبال از امام زاده های سیار و سپس با شناسایی "نیاز بازار" میتوان به تعداد کافی از این کامیونها (امامزاده ها) را تولید و روانه بازار کرد. نمایندگی انحصاری امامزاده ها یعنی اداره اوقاف از زبان سخنگوی منافع آنها اعلام کرده است مادام که بیزینس مربوطه با صرفه باشد، مخالفتی نشان نخواهد داد. در این موارد طبق سیاست رسمی اداره اوقاف، در مورد هویت امامزاده و صحت و سقم محل دفن و محتویات زیر سنگ "نه تائید صورت میگیرد و نه تکذیب". به عبارت دیگر مردم میتوانند به هر چه دلشان میخواهد معتقد باشند فقط اینکه دعا کنند و بپردازند.

در این مرحله با استنشاق بوی پول بادآورده و بی حساب و کتاب طبعا سر و کله سپاه پاسداران پیدا شده است. نمایندگان اصلاح طلب از لج سپاه پاسداران خواهان خصوصی سازی این رشته هستند. متخصصان اقتصادی حتی صحبت از ثبت در بورس را در میان کشیده اند. تاکید جناح مقابل بر ممنوعیت فروش سهام به شرکتهای خارجی دارد. نمایندگان کارفرما پایشان را در یک کفش کرده اند که تولید ضریح امامان سیار باید تماما توسط صنایع داخلی صورت گیرد. شوراهای اسلامی و خانه کارگزاران خود را به عدم بکارگیری کارگران افغانی مشروط ساخته اند.

دولت تاکنون بطرز معنا داری از ابراز موضع رسمی پرهیز کرده است. در یک سمینار مشترک با تکنوکراتها و مقامات کاردان با اشاره به سفرهای استانی و جمعیتی که دور ماشین رئیس جمهور جمع میشوند، به بررسی یک طرح آلترناتیو نشسته اند. مطابق این طرح قرار است که در سفرهای استانی یک امامزاده سیار همراه گردد، با این ملاحظه کوچک که مردم را قانع کرد نامه های خود را داخل ضریح بیاندازند و پولهایشان را داخل ماشین رئیس جمهور. و یا شاید بهتر باشد اصلا خود رئیس جمهور را داخل ضریح از این شهر به آن شهر برد.

و بلاخره موتور محرکه این پروژه کسی نیست بجز وزارت کار! از آنجاییکه تمام امیدها برای دریافت بیمه بیکاری به ناامیدی تبدیل شده و بزعم این وزارتخانه علی القاعده چاره ای دیگری بجز دعا باقی نمانده، در صدد هستند از طریق امامزاده های سیار تله گذاشته و کارگران بیمه گیر متقلب را در حال دویدن دنبال این امامزاده ها شناسایی کند.

ملاحظه میکنید که چاره بیکاری تنها تشکل و بیمه بیکاری است. بجای ضریح، تشکل خود را باید ساخت. امامزاده اصل هم که باشید، چاره تان همین است. بقیه ماجرا حرف مفت است.

خرداد ماه سال ۱۳۹۴

بیمه بیکاری از نوع جدید: زندانی مهریه

عواقب بیکاری طولانی مدت دست انسان را از همه چیز، از نان و مسکن کوتاه میکند و انزوا و گوشه گیری حاصل از آن، بعضاً حبس در زندان را بهتر از این زندگی جلوه میدهد. این مقایسه از خیلی جهات موجه است. اینکه در کشورهای با زندانهای آبرومند و در موارد نادر کسی پیدا شود و این راه را آزمایش کند زیاد عجیب نیست. اما محض اطلاع شما تعداد هر چه زیادتری با نقشه قبلی برای نجات از شرایط دشوار بیکاری سر از زندانهای ایران در میاورند!

تحقیقات مفصل یگ گروه خبره مسائل اجتماعی در بررسی پدیده رو به رشدی بنام "زندانی مهریه" پرده از این حقیقت برداشته است. توجهتان را جلب میکنیم مساله فقط این نیست که حداقل آنجا سقفی بالای سرشان باشد، شکم سیر غذا بخورند و کمتر سرکوفت بشنوند. بسیار مهمتر اینکه، خیلی ساده نوع جدیدی از مبارزه علیه بیکاری در حال شکل گیری است که بتوان "بیمه بیکاری" را از حلقوم دولت بیرون کشید!

روال ماجرا ساده است، شما با همسر خود زندگی مشترک را با یک مهریه چرب آغاز میکنید. از آن پس هر از چندگاهی در تنگناهای بیکاری با یک طلاق، زن خانواده، شوهر خود را به جرم "بدهی مهریه" به زندان میسپارد. بعد از چند ماه دوباره آشتی کنان و باز هم طلاق.

تعمق زیادی نمیخواهد تا سر از خلاقیت شگرف نهفته در این طرح در بیاورید.

از آنجاییکه جرم مهریه بعنوان جرم غیر عمد دسته بندی میگردد، نگرانی زیاد در مورد بدرفتاری زندانبانان انتظار نمیروید. تازه خودمانیم، مگر ریسک بدرفتاری و تحقیر از طرف کارفرما خیلی پایین است؟ مگر با مصائب یک شغل تمام وقت و دریافتی معادل دستمزد پایه، زندگی شیرینی را میشود انتظار داشت؟! ظاهراً بتدریج مزایای بیشتری در این رهگذر کشف شده است. وقت کافی برای مطالعه، تمرین هنر سخنوری، آشنایی با فن وبلاگ، نوشتن خاطرات از آن جمله است. زندگی خانوادگی با همسر هم جای نگرانی ندارد، این فاصله باعث میشود بیشتر قدر یکدیگر را بدانند. خارج از زندانش هم هزار کوفت مختلف از بی مسکنی، تا کرم ریختن های اسلامی انواع گشت ها، تا دردسر ترافیک، میدان زیادی برای شکوفایی عشق نمیگذاشت. حالا اینجا میشود حداقل در میدان "دلدادگی مجازی" تا دلشان میخواد در خیابانها دست در دست هم بزنند و احياناً بستنی بخورند.

فکرش را بکنید تحمیل همه این تسهیلات لوکس در مفاد بیمه بیکاری مستلزم چقدر مبارزه میتوانست باشد؟ بالا رفتن تعداد "زندانی مهریه" و خطر سرایت همه گیر آن و بدین ترتیب افزایش مخارج زندانها کک به تنبان مجلس انداخته است. شورای نگهبان یقه حضرات را گرفته بالاخره اینرا باید به حساب کدام بودجه گذاشت، بیمه بیکاری یا حفاظت جامعه از مجرمین؟ هر چه که در مجلس دعواست، در عوض روی پشت بام وزارت کار شب و روز نقره میزنند. چون این ماجرا را میشود در وعده های کارآفرینی جا داد (چون بالاخره زندانبان و مامور بیشتری لازم است) و هم در وعده کاهش بیکاری در میان جوانان (چرا که زندانبان جزو نیروی کار بحساب نمی آیند)!

در دنیای واقعی شکایت مهریه سنبل کردن آخرین پرده نمایش بی حقوقی زن در عرصه خانواده است. بنا به عرف

معمول قرار بر اینستکه قانون از حقوق زن در مقابل تبعیض و ستمگری حمایت کند. اما در ایران درست برعکس است. قانون و مرد هر دو با هم بجان زن میافتند، وقتی که زورشان نرسید و مجبور به قبول طلاق گشتند، آنوقت تازه نوبت به ماجرای مهریه میرسد که آن هم خود رزم دیگری جلوی پای زن قرار میدهد. در این میان ظاهراً مشاورین اصلاح طلب آقای رئیس جمهور در صدد هستند از ماجرای "زندانی مهریه" به نفع شعارهای انتخاباتی سود بهره برداری، و وجهه پاسپورت ایرانی را بالا ببرند. شایعات گویای واکنش شدید فمینیستهای اسلامی است که بخصوص بخاطر اصل برابری زن و مرد، معتقدند اگر شرایط زندان گرم و نرم است، نباید تبعیض قائل شد و زنان را در برخورداری از شرایط برابر با مردان محروم ساخت. خانه کارگر و شوراهای اسلامی هشدار داده اند که امکان سوء استفاده مهاجرین افغانی را باید سد کرد. بنظر خانه کارگر بیمه بیکاری از هر نوع که باشد، از نوع وعده توخالی و یا حتی توأم با زندان، باید منحصراً نصیب کارگران ایرانی گردد. بلاخره نباید وزرات کشور را از قلم انداخت که برای جلوگیری از نگرانی سرمایه های خارجی هر گونه ازدواج و طلاق، چه حقیقی و چه دروغین را در مناطق آزاد تجاری و صنعتی مطلقاً ممنوع اعلام نموده است...

هنوز برای اظهار نظر در مورد نتایج و چگونگی تداوم این پدیده بسیار زود است. در آخرین تماس خبرنگار "علیه بیکاری" کارگران بیمه بیکاری "دایره مهریه" تنها نگرانی خود را سرعت بسیار پایین اینترنت بیان داشته اند که بنوبه خود منجر به باد کردن بیانیته ها و اشعار در نزد آنها گشته است.

خرداد ماه سال ۱۳۹۴

کارگران بیکار را بفرستید زیارت، با پای پیاده!

در چند مدت اخیر در وصف زیارت کربلا و آنهم با پای پیاده زیاد گفته و نوشته شده است. عکس و شواهد چه از دور و چه از نزدیک همه حکایت از برکات آن دارند. بر چشم حسود هم لعنت. سعادت و رضایت خاطر هر فرد، فضای جامعه را برای همه شادتر میکند. اما در این وسط جای تعجب دارد وزارت کار که بیش از هر مرجعی در پی رضایت کارگران، آنهم محروم اندر محروم ترین آنها یعنی کارگران بیکار است، از این فرصت بهره نمیرد؟ آیا واقعا لازم است فواید اینکار را برای مسئولان محترم گوشزد کرد؟

بحث بر سر فرستادن کارگران بیکار به کربلا است. کارگران بیکار و نه شاغل. وگرنه جنس ناجور کارگران شاغل تا سراغشان بروید فوراً از تعداد ساعات راه رفتن و حق بدی آب و هوا، شمول حق مرخصی و غیره را پیش میکشند. مهمترین فاکتور در اینستکه کارگران بیکار را باید دست جمعی، با پای پیاده و به مقصد هر چه دورتر روانه کرد. اینچنین اقدامی از نظر اقتصادی برای دولت بار چندانی به همراه ندارد چرا که این زبان بسته ها نه بیمه دارند، نه مسکن و نه خورد و خوراکشان خرجی روی دولت گذاشته است. اینها نه اهل کار آفرینی هستند و نه با همه اوقات فراغتی که دارند برای آینده امت و مملکت بچه پس میاندازند. اما فواید این کار چه برای خود کارگران بیکار و چه برای دولت و مملکت قابل توجه است.

فکرش را بکنید کارگران بیکار، بجای اینکه بیجهت روی صندلی پارکها وقت تلف کنند، جلوی در و همسایه خجل باشند، با خواندن روزنامه و جر و بحث زیادی اعصاب خود و همدیگر را خراب کنند، بجای اینکه دنبال کار گیوه پاره کنند، بجای اینکه وقت اداره کار را بگیرند، بجای اینکه امید بیجهت بدل راه بدهند؛ میتوانند در بیابانها با ستارگان خلوت کنند. زندگی کوفتی شهری و دنیای مادی را بنفع عالم عرفانی جا بگذارند.

راستش این اقدام در راستای منافع استرژیک ایران عزیز هم قرار دارد. تصور بکنید که ادعای اثر جگرسوز محرومان راست باشد و در هفت آسمان گوش شنوایی داشته باشد. آنوقت این مملکت که در آن نه سیاست اتمی و نه سیاست مذاکره، نه دولت اصلاح طلب و نه تندرو و نه معتدل، نه طرح سیاسی و نه اقتصادی، نه دعا و نذری و کشف چمکران، هیچ کس و هیچ چیز ره بجایی نمیرد؛ در مملکتی که خاصیت چرخاندگانش از وعده صد من یک غاز فراتر نيمرود؛ یک دست غیب چقدر لازم و ضروری است! آنوقت متوجه بزرگترین سرمایه ملی ما، که معدن سرشار "آه جگر سوز" هستند، همان کارگران بیکار، میشوید و اینکه چگونه این سرمایه ملی توسط وزارت کار بلااستفاده گذاشته شده است.

میبینید، از هر طرف که ببینید سرنوشت بهتر جامعه در دست کارگران است!

دیماه سال ۱۳۹۳

اسرار نهان کارگران بیکار در ایران

کارگران بیکار در ایران زنده اند و روی دو پای خود راه میروند. این مشاهده ساده و بدیهی زندگی را بر وزیر کار و هر چه متخصص و صاحب نظر هست، تلخ کرده است:

تصورش را بکنید سی سال است دو گز زیر خط فقر قرار دارند ولی کماکان نفس میکشند، راه میروند، گاه میخندند، و هر وقت هم رو بدهید جلوی اداره کار جمع میشوند و ننه من غریبم بازی در میاورند. حالا در ایام عزاداری غذای مجانی جلوی دستشان هست، بقیه سال از کجا شکم خود و چند سر عائله را سیر میکنند؟!

همه چیز حکایت از سوء ظن بالایی ها از دولت و مجلس و مابقی مسئولان نسبت به کارگران و بخصوص کارگران بیکار دارد. بهتر از هر مملکت دیگری در دنیا حساب و کتاب حداقل نخود و لوبیای ضروری روزانه برای هر فرد، میزان کالری مواد غذایی در بازار را زیر نظر دارند. بخوبی میدانند و با نبض تورم از قیمت مواد غذایی در بازار آزاد خبر دارند. میدانند که با فلان قدر کالری چند متر میشود راه رفت و احتمالاً کار کرد. مطابق محاسبات شخص وزیر کار دستمزد پایه فقط میتواند کرایه خانه را بپوشاند. درآمد کودکان این خانواده ها از کار و دوندگی سر چهارراه ها هر چه باشد حداکثر نان را تامین خواهد کرد. از بیمه بیکاری که خبری نیست، دستمزدها عقب افتاده هم که بجای خود برقرار است، سبد کالایی هم فعلاً و بعد از هفت هشت ماه فقط یک وعده است. سوال اینست که این طبقه چگونه زنده است؟ دولت تصمیم دارد کاسه زیر نیم کاسه کارگران را کشف کند:

بنظر میرسد کارگران در خفا از آب کره میگیرند!

نه بخاطر حسودی بلکه باز هم بخاطر دلسوزی برای (عاقبت) کارگران مشکل دولت اینست که در این وسط خمس و زکات پرداخت نمیشود. تازه اگر چنین اکسیری در میان است، چرا اسکله دیگری برای صدور کره به برادران سپاه سپرده نشود؟ در وضعیت فعلی درست است که چیزی عاید خزانه مملکت نشده است، اما حداقل کارگران میتوانند با اعتراف به این درآمد آنرا بحساب کار آفرینی وزارت کار بگذارند.

با درز کردن این خبر بحث داغ در نشریات معتبر جهانی بالا گرفته است. گفته میشود یک شیخ مذهبی مدعی شده که با پا در میانی ایشان چنین معجزه ای رخ داده است. از نزدیکان این پیشوا نقل میشود در ادامه ایشان تصمیم داشته کارگران بیکار را دنبال خود بیاندازند و ادعای نظام توحیدی در منطقه نمایند. تحقیقات مشاورین بعداً اشکالات کوچکی را در استراتژی پیشوا نشان داده است:

اولاً، این کارگران بیکار هستند اما احمق که نیستند. از این سوراخ قبلا مار گزیده شده و بعید است دوباره تن به این داستانها بدهند.

ثانیا، کارگران بیکار با مجلس لج افتاده اند و تا تعیین تکلیف لایحه قانون بیکاری راه دیگری را آزمایش نخواهند کرد. بلاخره تقصیر مجلس است یا وزیر کار و یا شاید هم شورای نگهبان!

شیخ هم دلسرد شده و هر چی پیام و نصیحت داشته را از روی یوتوب برداشته است. یک خبرنگار خانواده ایشان را در نزدیکی زندان اوین مشاهده کرده است.

شکاکیت متخصصان از اینهم فراتر است، گفته میشود، کارگران ایران از این شانس ها ندارند و تازه اگر شایعات راست باشد و در میان معصومان هفت آسمان، یک فرشته شلخته پیدا شده و خواسته آرزوی کارگر را برآورده سازد حالا چرا باید "آب" و چرا کارگران باید درست "کره" بگیرند؟

کلا نظر عمومی اینستکه این شایعات از طرف مرکزیت نظام و بعنوان یک تاکتیک در مذاکرات هسته ای دامن زده شده است. حالا که غنی سازی از راه آب سنگین بجایی نرسیده، با استفاده از سانتریفوژها دنبال تولید کره خواهند افتاد. در میان کشیدن پای کارگران بیکار فقط برای راه گم کردن و توسط وزیر کار ناقلا است وگرنه ایشان بدلیل سابقه در دستگاه امنیتی از وضعیت زندگی کارگران بیکار خوب خبر دارند.

اسفند ۱۳۹۳

”... کاسه نیم کاسه کارگران بیکار در ایران: از آب کره میگیرند!

... شکایت متفحصان از اینهم فراتر است، گفته میشود، کارگران ایران از این شانس ها ندارند و تازه اگر شایعات راست باشد و در میان معصومان هفت آسمان، یک فرشته شلخته پیدا شده و فواسته آرزوی کارگر را برآورده سازد مالا چرا باید آب و چرا کارگران باید درست کره بگیرند؟

کلا نظر عمومی اینستکه این شایعات از طرف مرکزیت نظام و بعنوان یک تاکتیک در مذاکرات هسته ای دامن زده شده است. مالا که غنی سازی از راه آب سنگین بجای نرسیده، با استفاده از سانتریفوژها دنبال تولید کره فوهند افتاد. در میان کشیدن پای کارگران بیکار فقط برای راه گم کردن و توسط وزیر کار ناقلا است وگرنه ایشان بدلیل سابقه در دستگاه امنیتی از وضعیت زندگی کارگران بیکار فوب فبر دارند.“

مجموعه نوشته های این کتابچه از ستون طنز نشریه علیه بیکاری انتخاب شده است.

تاریخ انتشار تیر ماه ۱۳۹۴



www.a-bikari.com info@a-bikari.com